



دانشگاه پیام نور
استان چهارمحال و بختیاری

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

تاریخ
۱۳۹۶/۰۱/۲۳
شماره
۹۶/۵/۱۱/۰۹/۱۳۳
پیوست

" گواهی خاتمه طرح پژوهشی "

گواهی می‌شود که طرح پژوهانه با عنوان " معرفی، بررسی و تصحیح کتاب تحفه المعصوم " با مشخصات ذیل در اسفند ماه ۱۳۹۵ به اتمام رسیده است. نوع طرح بنیادی کاربردی توسعه‌ای در قالب قرارداد شماره ۹۴/۵/۱۱/۰۹/۷۲۷۹ و مبلغ ۱۰۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال که در جلسه شورای پژوهشی شماره ۸/۰۹/۶۵۳۶ مورخ ۱۳۹۵/۳/۵ استان چهارمحال و بختیاری به تصویب رسیده بود، خاتمه یافته است.

مشخصات مجری:

دکتر حمید رضایی، هیات علمی دانشگاه پیام نور مرکز شهرکرد

دستاوردهای طرح :

مقالات مستخرج از طرح:

" بازساخت تحفه المعصوم، اثری در شرح احوال معصوم ثانی - مجله شبه قاره - زیر مجموعه نامه فرهنگستان "



عبیرضا ابرودهی
سرپرست دانشگاه پیام نور استان

شهرکرد ، خیابان
آیت الله کاشانی
بالاتر از چهارراه
دولت خیابان وارث
تلفن: ۳۲۲۶۳۴۸۵ - ۳۲۲۶۱۶۸۵
دورنگار: ۳۲۲۲۸۶۱۳
صندوق پستی: ۶۷۷ - ۸۸۱۵۵
Website: pnuchb.ac.ir



دانشگاه پیام نور استان چهارمحال و بختیاری

طرح پژوهشی در قالب گرانت

عنوان

معرفی، بررسی و تحلیل تحفه المعصوم

مجری طرح

حمید رضایی

همکار

معصومه قاسمی

اسفند ۱۳۹۵

چکیده

سده دوازدهم هجری از دوره‌های رونق و شکوه عرفان اسلامی در شبه قاره هند بود، در این دوره متون متعددی در حوزه‌های مختلف عرفان به ویژه شرح حال رجال، به رشته تالیف درآمد. از آن جمله می‌توان به کتاب تحفه المعصوم اثر خواجه میرغیاث الدین (غیاثی) اشاره نمود، که آن را به نام مرشدش شاه معصوم (غلام محمد معروف به معصوم ثانی) نوشته است. این اثر مشتمل بر ده تحفه (باب) است: تحفه اول در بیان کمالات و کرامات اجداد شاه معصوم، تحفه دوم در بیان کیفیت و بشارت و ولادت حضرت ایشان، تحفه سوم در بیان ارادت و بیعت و خرقه خلافت یافتن حضرت ایشان، تحفه چهارم در بیان توبه دادن مریدان و در بیان سلوک و طریقه حضرت ایشان، تحفه پنجم در بیان کمالات قدسیه حضرت ایشان، تحفه ششم در بیان آنچه که در راه حرمین شریفین به حضرت ایشان شده است، تحفه هفتم در بیان مقامات و کرامات حضرت ایشان، تحفه هشتم در بیان کمالات فرزندان و خلفاء حضرت ایشان، تحفه نهم در بیان کیفیت خرقه خلافت یافتن غیاثی، تحفه دهم در بیان احوالات و ارادت غیاثی که در راه حرمین شریفین به ظهور آمده است.

تا کنون دو نسخه ناقص از این اثر شناخته شده است که در پژوهش حاضر ضمن نسخه شناسی و سبک شناسی به معرفی بررسی و تحلیل این اثر پرداخته ایم و ویژگی‌ها و خصوصیات مهم آن را نشان داده ایم. همچنین فهرستی از شخصیت‌هایی که نامشان در کتاب آمده معرفی نموده ایم و شرح حال برخی از رجال مهم آن را ذکر کرده ایم.

واژگان کلیدی: عرفان، هند، تحفه المعصوم، غیاثی، شاه معصوم

فهرست مطالب

۳	چکیده
۶	فصل اول
۷	مقدمه
۱۱	نسخه شناسی
۱۶	اهمیت کتاب
۱۸	تحفة المعصوم از دیدگاه غیائی
۲۰	ویژگی های سبکی
۲۰	الف - سطح لغوی یا سبک شناسی واژه ها
۲۲	سطح نحوی یا سبک شناسی جمله
۲۶	مجدد الف ثانی از دید غیائی
۲۹	برشمردن کرامات شیخ
۳۲	عرفا و مشایخ در تحفة المعصوم
۳۳	جدول اسامی عرفا و مشایخ در تحفة المعصوم
۳۴	احمد سرهندی، مجدد الف ثانی
۳۸	باقی بالله
۴۰	سید عبدالقادر ثانی بن شیخ محمدالحسینی
۴۲	سید تاجالدین
۴۳	عبدالحکیم سیالکوتی
۴۵	سید بدیعالدین قطب الادوار ملقب به شاه مدار

٤٦	مولانا حميدالدين دهلوى.....
٤٧	بدرالدين سرهندي
٤٨	صوفى مازندراني (صوفى جان محمد)
٤٩	مولانا احمد
٥٠	مولانا آدم (آدم بن اسماعيل بنورى)
٥٢	شيخ الاسلام ابوالنصر احمد جام
٥٣	شيخ نجم الدين خوارزمى قدس سره (شيخ نجم الدين كبرا)
٥٤	عبدالحق محدث دهلوى
٥٥	معصوم سرهندي، محمد
٥٦	كشمى بدخشاني، محمد هاشم
٥٧	بدرالدين سرهندي
٦٠	خاوند محمود؛ ملقب به « حضرت ايشان»
٦٢	ملا محمد كشميرى
٦٣	تاجالدين عثمانى، ابن زكريا بن سلطان نقشبندى
٦٤	حبيب عجمى
٦٥	حسن بصرى، حسنين يسار، ابوسعيد
٦٧	فصل دوم
٦٨	گل چين تحفة المعصوم
١٣٤	منابع و مأخذ:

فصل اول

کلیات

مقدمه

عرفان اسلامی در هند گذشته از لحاظ زبان ادبیات و فارسی، از حیث نزدیکی با مذهب تشیع ارتباط و وابستگی زیادی با ایران پیدا می‌کند و در حقیقت عرفان شبه قاره را می‌توان از هر نظر همان عرفان ایران اسلامی دانست. ستیزه‌جویی‌های عالمان مذهبی، از میانه‌عهد صفوی به بعد با تصوف و صوفیان؛ و حتی با عرفان ایرانی، نتوانست بنیاد این جریان خاص فکری و ذوقی را براندازد، این جریان از آغاز قرن دوازدهم هجری به بیرون از مرزهای ایران انتقال یافته، و هنوز هم در خارج ایران پیروانی دارند از جمله: سهروردیه، مولتان، چشتیه، قادریه، خلوتیه، بکتاشیه، مولویه، نقشبندیه، رفاعیه، نعمت‌اللهیه و جز آن. (صفا، ۱۳۶۸: ۲۲۱-۲۲۰) تعالیم اسلامی به وسیله ایرانیان در هند نیز انتشار پیدا کرده، به همراه تصوف و عرفان رشد یافته است و اندیشه‌های وحدت وجود، فناء فی‌الله، ریاضت، تجرد، ترک دنیا به همراه توحید، عدل و مساوات از تعالیم اسلامی و فلسفه‌های دیگر در تصرف هند راه‌افت. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۲۵)

سده دوازدهم هجری از دوره‌های رونق و شکوه عرفان اسلامی در شبه قاره هند بود، در این دوره متون متعددی در حوزه‌های مختلف عرفان به ویژه شرح حال عرفا مشایخ و رجال به رشته تحریر درآمد. از آن جمله می‌توان به کتاب تحفة المعصوم اشاره نمود، که آن را خواجه میر غیاث‌الدین، مشهور به غیائی، درباره احوال و آثار و کرامات خاندان «شاه معصوم ولی الله معروف به «معصوم ثانی» نوشته است.

خواجه میرغیاث الدین، مشهور به غیاثی فرزند میرک، یکی از مشاهیر فرزانه و شخصیت‌های فرهنگی و عرفانی سرزمین افسانه‌ای بدخشان است. او در سال ۱۱۱۷ هجری قمری در روستای حصارک، که یکی از زیباترین قریه‌های ولسوالی جرم بود چشم به جهان گشود. (حکیمی، ۱۳۸۴: ۱) غیاثی دانش‌های نخستین و الفبای علوم را در زادگاهش، فراگرفت، آنگاه که پا به سن بلوغ نهاد، رخت سفر به سوی کشید، و در آنجا غیاثی به بلوغ فکری دست یافت، علوم متداول زمان را فراگرفت و سرآمد روزگار خود شد، اما هنوز دلش قرار نیافته بود. گمان می‌برد که هنوز گمشده‌اش را بازنیافته است و آنچه را که به دنبالش است به دست نیاورده است. (همان) گرچه مدت اقامتش در هند مشخص نیست؛ اما غزلی از وی نشان می‌دهد که او تحصیلاتش را همان جا به پایان برده است، وی به مجالس درس شاه غلام محمد معصوم (معصوم ثانی) در سرهند، راه یافت و به او دست ارادت داد. غیاثی در طریقت از نقشبندیه پیروی می‌کرد، بعد از آن که اجازه ارشاد یافت به زادگاهش بازگشت و سالها به راهنمایی مردم پرداخت. وی مریدان بسیاری داشت که از آن جمله می‌توان به‌وسف بلخی که خود سراینده اشعار صوفیانه بود، اشاره کرد. آنها بارها با یکدیگر به هند سفر کردند و یوسف مرثیه‌ای در سوگ پیر خود سروده و در پایان ماده تاریخ درگذشت او را آورده است. غیاثی شاعری گرانمایه و عارفی وارسته بود، دیوان اشعار او که شامل غزلیات، رباعیات، مثنوی و مخمسات است سالها قبل در هند به چاپ رسیده است. وی در شعر از حافظ و جامی پیروی

می‌کرده است. عرفان و تصوف درون‌مایه اصلی شعرهای غیائی است و به ندرت غزلی عاشقانه سروده است. (انوشه، ۱۳۷۵: ۷۴۶) او بعد از تحول عرفانی، با دیدن خوابی در پی مرشد رویایی خود به نقاط مختلف هندوستان سفر کرد. وی در هندوستان در شهر دهلی و سایر شهرهای آن جا علوم متداول زمان خود را در عرصه‌های فقه، تفسیر، کلام، حدیث، منطق، فلسفه، حکمت، عروض، ادبیات عربی و فارسی فرا گرفت، به درجه مولویت رسید. (سوریان، ۱۳۸۴: ۱) سرانجام بعد از جستجوهای بسیار روزی در نزد خواجه محمود که یکی از خلفای طریقه نقشبندیه در لاهور بود، به مجلس «شاه معصوم ولی الله، غلام محمد» معروف به «معصوم ثانی» از نوادگان مجدد الف ثانی راه‌افت و به او دست ارادت داد. سرانجام غیائی به زادگاه خویش، جرم بازگشت و به ارشاد مشتاقان پرداخت. وی در عمل و گفتار، مردم را به خداپرستی، زهد و تقوی راستین دعوت نمود و از عرفان ریایی برحذر می‌داشت.

چنانکه در یکی از سروده‌هایش می‌گوید:

هر غول کمر به شیخی بسته	در مسند معرفت نشسته
هر لحظه چو عنکبوت بد رو	در دام کمند بسته هر سو
تا از پی اشتهار نامش	شاید مگسی فتد به دامش
زان، رخنه به دین و ملت افتاد	در ملک، رواج بدعت افتاد

و در جای دیگر می‌گوید:

آتشی در سینه دارم ، حاجت گفتار نیست جملگی چشمم ولیکن، رخصت دیدار نیست
راز خود ظاهر مکن، با زاهد ظاهر پرست زانکه هر طاعت فروشی، لایق اسرار نیست(همان)
سرانجام غیائی در سال ۱۱۸۲ هجری قمری دعوت حق را لبیک گفت. مقبره غیائی در ناحیه‌ای
موسوم به گذر غیائی در شهر فیض‌آباد قرار دارد.

نسخه شناسی

از تحفة المعصوم دو نسخه در فهرست‌ها ثبت شده است. نخست دست نویسی با عنوان گل چین تحفة المعصوم برای برادران اسلام با شماره‌ی ۱۸۸۰۱ محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی. نسخه حاضر با خط نستعلیق و عنوانهای آن با مرکب قرمز در کاغذ خط دار کتابت شده است.

تاریخ یوم شنبه عید بروج و اس ۳۲ بود که این کتاب مطبوعه شمعصر
 حضرت قطب الاقطاب خواجه میر غیاث الدین قدس سره حسب الفهرست
 جناب کتبات محل سردار عالم غفر عنهما خان خاتم کدر بن خندان
 احقر العباد محمد شمس انجام بذریعہ الحمد لله علی الامام و الاشیخ
 و الصلوة والسلام علی رسول محمد افضل الانام و الاکرام و اصحابه

العظام
 بنام جناب سرکار عالی کتبات محل
 سرکار عالی کتبات محل

بسم الله الرحمن الرحيم
 الخالق الكونين رب العالمين
 الذي عز وجل شأنه
 لا مكانا ولا مآجرا به
 مالك الملك المستوي
 لم يكن في الملك شخص شريك
 علم الابان ربح العلم
 لولاه الكون والاسرار العدم
 به وجه و شای بی عدد و مر اجدی را که دید به باطن موجودان را
 به شاهد به تجلیات آفتاب است صفات قدس و منور خسته
 و قاضی که مفتح ابواب حقایق و دقائق بر کف ضمیر شکاکان
 که رخا نه حقیقت نهاد و راه مالک که ایان درگاه جلال حضرت
 ۱۰۰

و در زندان افتاد و هجده سال در زندان بود و عاقبت بعد از آن
 تمام مردم نظم باد هم شیران تو بازی میکنی که با ملائک که تازی میکنی
 کرامات در زبده المقامات مکتوب است که در سفر آن امام بر آن
 بر سرای نزول کرده بودند ساعتی مرا پیشه فرمودند که مرئی
 گردید که در این سرای امر و بلیه روی خواهد داد که بر عادت اهل این
 سرایت خواهد کرد که یاران را خبر کنند تا این دعای مشهوره را بخوانند
 دعای این است **اعوذ بالله کلیمات الله التامات کلها من شرم مطلق**
اعوذ بخوانند تا از بلا محفوظ مانند ازین ملفوظ ساعتی رفته بود که ناگاه
 در بعضی خانههای آن سرای آتش افتاد و مستعمل گردید چنانکه از اطفال
 آن مردم عاجز آمدند و تمامی آن سرای آتش رسید و بسا خانهها
 و بسا متاع با هم بگرفت هم بگرفت رفت که مولانا عبدالمؤمن را
 که فاضلی بود از مریدان و یابی اموال و تمام سوخت و خود را نیز از آن سوخت

خود امام شود و پیش صحبت که بدانکه شافعیه مالکیه بر آنند که بجز آنست
 فایده کارش چایز نیست و رو نمیدارند که لهذا خلق فایده میخواهند و
 صحیح نیز دلالت برین معنی دارد که و امام غلام قرأت امام را قرأت
 مقتدی را قرأت فایده بجز غیر نمائید که و جمهور فقهای حنفیه بر همین
 مگر بعضی ذات مخصوصه بخیزد و در آن چون آنها امکان سعی جمیع مذاهب
 دائم که در صورت خود جمیع مذاهب سیر میفرمودند که آنیکه خود امام است
 چون این کرامت را شنیدند نوره زمان در قدم ایشان افتاد
 از جمیع اصحاب بر آمد دست را زدرون پرده زندان است بر سر
 کین حال نیست صوفی عالمقام را که **کرامات نیز در آنجا است که من این**
 زمین یکی از مخلصان آن امام ربانی را غصبت نمودی آمده در بارگاه
 پناه فلک شستباه آن امام ربانی عرض نمود که ایشان ساعتی مرئی
 فرمودند که برو خاطر جمع دار که آن میر ظالم مقهور خواهد گشت که

تبرین و کبریا در بیان طهارت کلمات کرامات جدا حضرت ایشان
 قدس در تعالی سره ارواحهم بر آنکه ای سالک راه طریقت
 باین کلمات که حضرت ایشان مظهر فرموده اند **خصوصاً**
 اعام ربانی غوث صمدانی محمد دالف ثانی قدس تعالی سره الله
 بعد از اصحاب کرام و تابعین عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 هیچ یکی از اولیا باین کلمات ظهور ننموده اند چنانچه از رسالت و
 ایشان هم میسر کرد چون حضرت مولانا خواجہ ہاشم شہرکی
 از خلفای کرام محمد دالف ثانی قدس سره بودند در مقامات خود
 آورده است کہ چنان سبحان و تعالی ایشان را محمد دمنور الف نازل
 بود و این معنی را بکلمات بآن حضرت اجماع فرموده و بانشانی

قول حضرت محمد دالف ثانی علیہ السلام
 جامع الکمالات در دو مجلد
 ۱۶ ماه صفر الحظی ۱۲۸۱
 نجف اشرف

در اعم سابع درین طور و تصریح بر از ظلمت است **بسم الله الرحمن الرحیم**
 مبعوث می گشت **و** و ابانی شریعت جدید کرد و درین
 خیر الاعم است **و** و پیغمبر ایشان خاتم المرسلین **علیه و علی الصلوٰۃ**
و السَّلَام علماء احرار بنی اسرائیل ادا اند **و** و **علما**
 از وجود انبیا کفایت فرموده اند **و** لھذا البرسری مائتہ از
 این امت محمدی یقین بنمایند کہ احیا شریعت فریاد **علی**
 بعد از مضمی الف کہ در اعم سابع بعث پیغمبر الوالزم است **بسم**
 وقت گفتا ننموده اند **و** درین طور وقت عالم عارف نام معرفت
 ازین است در کار است کہ قائمقام اولو العزم شایقہ باشد **و**
 فی روح القدس باز فرمود **و** دیگران کہ بتجدد پیغمبر میسر کرد **و**

این نسخه با عبارت « بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذي نعم المعين خالق الكونين رب العالمين ... » آغاز شده است و افتادگی نسخه در صفحات ۶۹-۷۰ می‌باشد. و صرفاً مشتمل بر باب اول اثر است. تاریخ کتابت این نسخه یکشنبه چهارم برج قوس سال ۱۳۱۲ ه.ق است. کاتب شخصی به نام محمد حسن بوده و چنانکه از ترقیمه برمی‌آید این اثر را حسب‌الفرمایش سردار محمدعزیز خان حاکم کلدن بدخشان کتابت نموده است.

از این اثر میکروفیلمی در کتابخانه حبیب جواهری به شماره ۱۶۳۷ محفوظ است. متأسفانه علی‌رغم پیگیری‌های متعدد امکان دست‌یابی به آن فراهم نگردید. مشخصات آن طبق کتاب فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان چنین است: « نسخه‌ای از آن در همدان نزد آقای حبیب جواهری است. و آقای اذکایی در « کتابخانه‌های رشت و همدان: ۱۱۶۷ » آن را چنین توصیف کرده: به سبک «گلستان» در ده «تحفه» در شرح حال و سلوک عرفانی نگارنده. آغاز: حمد لله الذي نعم المعين، خالق الكونين، رب العالمين ... حکد بیحد و ثنای بی‌عدد مر خدای را که دیده باطن موحدان را به مشاهده تجلیات ... » (منزوی، ۱۳۶۳: ۱۳۴۱) مشخص نیست آیا این میکروفیلم همان نسخه نخست است یا دست‌نویسی دیگر.

اهمیت کتاب

اهمیت تحفة المعصوم در این است که به معرفی یکی از عرفای قرن سیزدهم (شاه معصوم ولی الله، غلام محمد معروف به « معصوم ثانی » می پردازد که درباره زندگی او و نیاکانش و همچنین معاصران وی اطلاعات چندانی موجود نیست به ویژه شرح احوال عرفای طریقت نقشبندیه در هند که به طور مشروح بیان شده است. مؤلف در تحفة اول کتاب کمالات و کرامات اجداد «مجدد الف ثانی» را شرح می کند.

در این دست نویس ۷۹ بیت فارسی، ۷ بیت عربی، ۲۳ آیه قرآن، ۶ حدیث آورده شده است. با توجه به اینکه اطلاع چندانی از غیاثی در دست نیست، طبق گفته خود او در همین نسخه به نظر می رسد او علاوه بر نویسندگی شاعر نیز بوده است: « روزی رباعی به نظم آورده به سمع اشرف رسانیدم، رباعی این بود :

ای آنکه ملایک مگس قند تواند
دل سوختگان عشق اسپند تواند
کان نمک از لعل تو آورده به کوه
عالم همه در شور شکرخند تو اند «(ص ۴۸)

از بین این اشعار حدود ۱۶ بیت از مثنوی مولوی و یک بیت از رباعیات دیوان شمس است، هر جا که از اشعار مثنوی استفاده گردیده، به نام «مثنوی معنوی یا مثنوی مولوی» اشاره شده، و در دیگر موارد فقط به آوردن کلماتی نظیر: « بیت، مصراع، نظم، مثنوی و رباعی » اکتفا کرده است، که به احتمال زیاد این اشعار از خود غیاثی است؛ به جز دو بیت از حافظ:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد (ص ۲۰)

(حافظ شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۰۹)

و:

راز درون پرده ز رندان مست پرس

کین حال نیست صوفی عالی مقام را

(ص ۵۳) (همان، ۱۳۷۷: ۴)

و یک بیت از منطق الطیر عطار:

عشق اینجا آتش است و عقل دود

عشق چون آید گریزد عقل زود

(ص ۹۴) (عطار نیشابوری، ۱۳۷۴: ۱۸۷)

و نیز پنج بیت از باب دوم گلستان:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند

که ای روشن گهر پیر خردمند ...

اگر درویش بر یک حال ماندی

سر دست از دو عالم برفشاندی

(ص ۶۸) (سعدی، ۱۳۷۶: ۹۰)

تحفة المعصوم از دیدگاه غیائی

غیائی در کتاب تحفة المعصوم خود ماجرای نوشتن این کتاب را این گونه آورده است: « شبی در منام بعد از رحلت آن مرشد الانام در بلدة لاهور پس از معاودت طواف حرمین شریفین زاد هما الله تعظیماً و تکریماً دیدم که آن عالیحضرت با جمیع از اولیای کرام در مقامی تشریف دارند، و این فقیر را نزدیک خود طلبیده بر زبان دُربار شکر نثار خود عنایت فرمودند که ما ترا نسخه کمالات خود می دانیم چنانچه قبل از رحلت خود هم به کرات اینچنین عنایت می کردند و چند اوراق مسوده بر دست این فقیر داده بودند و فرموده بودند این مسودات بیان کمالات ماست، این را جمع ساز، فقیر معروض داشتم که در خود استعداد آن نمی بینم، آن جناب دست مبارک خود را بر صدر این فقیر مساس نموده گفتند که شما شروع کنید حق سبحان تعالی جل شأنه استعداد این خواهد داد، مرتبه دوم دیده شد که آن عالیحضرت بمعه حضرت خضر علیه السلام در یک شهری نشسته اند فقیر را چنان جذبیه در دل مستولی شد که خود را برداشته بر زمین می زدم، و از کثرت شوق اشک از دیده می باریدم، بعد از فراغ جذبیه حضرت خضر علیه السلام فرمودند که بر تو برخی از جوهر کمالات مرشد خود در سلک عبارت آری و در قید کتابت در آری تا جمع از طلاب مستفیض و بهره ور گردند، سوم مرتبه در واقعه نمودند که بیابانی را تمام قراطیس فروگرفته و این فقیر به سوی هر قرطاس می نگرست مرقوم به احوالات و کمالات آن قطب الاقطاب بود، بعد از این واقعات اندیشه در دل پیدا شد که مبادا

پی نافرمانی امر پیر شود ازین جهت با وجود این کم بضاعتی دست به تصنیف این کتاب نهادم
«غیائی، ص ۱۷- ۱۵) تحفه المعصوم طبق گفته خود غیائی مشتمل بر ده تحفه (باب) به شیوه
گلستان سعدی در شرح حال و سلوک عرفانی شاه معصوم ثانی نوشته شده است.
(منزوی، ۱۳۸۲: ۱۸۷)

« تحفه اول در بیان کمالات و کرامات اجداد شاه معصوم، تحفه دوم در بیان کیفیت و بشارت
و ولادت حضرت ایشان، تحفه سیوم در بیان ارادت و بیعت و خرقة خلافت یافتن حضرت
ایشان از پیر بزرگوار خود تحفه چهارم در بیان توبه دادن مریدان و در بیان سلوک و طریقه
حضرت ایشان تحفه پنجم در بیان کمالات قدسیه حضرت ایشان و اظهار حقایق و معارف و
موعظه از برای مریدان و پیر کامل را شناختن و از پیر کاذب اجتناب نمودن تحفه ششم در
بیان آنچه که رویداد راه حرمین شریفین زاد هما الله تشریفاً و تکریماً بحضرت ایشان شده
است تحفه هفتم در بیان مقامات و کرامات حضرت ایشان تحفه هشتم در بیان کمالات
فرزندان و خلفاء حضرت ایشان تحفه نهم در بیان کیفیت این فقیر و خرقة خلافت یافتن،
تحفه دهم در بیان احوالات و ارادت که این فقیر را در راه حرمین شریفین زاد هما الله تعظیماً
و تکریماً به ظهور آمده است » (صص ۱۸-۱۷)

با وجود آن که خود غیائی در مقدمه کتاب اشاره کرده است که این اثر مشتمل بر ده تحفه
است و نام هر یک از تحفه‌ها را نیز بر شمرده است، و در پایان کتاب نیز ترقیمه آمده است.

ولی متأسفانه نسخه موجود این کتاب فقط شامل تحفة اول؛ یعنی بیان اظهار کمالات و کرامات اجداد شاه معصوم است.

ویژگی های سبکی

در این دوره نثر با تعجیل و شتاب به طرف انحطاط و پستی می‌رود، ترکیبات عربی و عبارات خام، جای ترکیبات لطیف و اصطلاحات فارسی را گرفته، استعمال افعال گوناگون با پیشوندهای متعدد، مطابقت صفت و موصوف به شیوه عربی، سجع‌های متعدد، مترادفات پیاپی، تکرار تعارفات و تملق‌ها نثر این دوره را از رونق انداخته است.

الف- سطح لغوی یا سبک شناسی واژه ها

۱- استعمال برخی از کلمات عربی به جای فارسی معمول

غیائی در کتاب تحفة المعصوم خود از لغات عربی، آیات، احادیث و اشعار عربی فراوانی استفاده کرده است، که برای نمونه به چند مورد آن اشاره می‌شود:

صمد/ لامکان/ عارض/ مدثر/ والضحی/ مالوف/ مع/ ینبوع/ لهذا/ حرس الله عن الافات/ تشریفاً

و تکریماً/

و ...

« شمس و قمر مع هجوم و نجوم همه در زیر قدم معاینه می‌شد » (ص ۱۰)

« آن عالی حضرت به مع حضرت خضر علیه السلام » (ص ۱۶)

« نا گاه دیوار آن مع سقفش به زمین افتاد » (ص ۵۷)

« به ملایک خطاب لکم فرمودند » (ص ۷۱)

« چون در اقصی آن بلده مبارک چند درویش صاحب سجاده بودند » (ص ۱۱)

۲- استعمال لغات فارسی قدیمی به جای لغات فارسی که امروز مرسوم است.

« حضرت خواجه خاوند محمود قدس سره » (ص ۱۲)

« آستان عرش استباهش » (ص ۵)

« تا آنکه بوائی این گنج به او تعلق یافت. » (ص ۱۵)

« در ویژه توجه و عنایت نمود » (ص ۳۹)

« لیکن نیت سیم که ذکر خواجه خاوند محمود بود، ماند. » (ص ۶۷)

« با افتقار و بگریه و شکستگی و بی آرامی تمام در قفای حضرت ایشان می‌رود. » (ص ۷۵)

« یکی از مخلصان عقیدگیش نقل کرد. » (ص ۹۱)

۳- تغییر دادن ظاهر کلمات:

« در گوش مولانا کلیمه‌ای چند فرمودند. » (ص ۷۹)

سطح نحوی یا سبک شناسی جمله

در این دوره ساده‌نویسی در عین سستی و کم‌مایگی رواج گرفت و فضلا و علمای هندی در اظهار فضیلت زیاده‌تر از نویسندگان ایرانی می‌کوشیده‌اند؛ در واقع سطح فرهنگ و نویسندگی چه در نظم و چه در نثر طوری پایین می‌آید که مشخص نیست چرا یک‌مرتبه سطح الفاظ و عبارات و طرز جمله‌بندی تا این حد تنزل یافته است.

۱- آوردن واو عطف در آغاز کلام

« و رحمت فراوان بر خلفای آن سلطان و بر اهل و بیت آن رحمت عالمیان » (ص ۶)

۲- جمع

الف- جمع بستن ضمائر منفصل

« مایان در حیرت گم گشتیم. » (ص ۵۸)

ب- جمع بستن دوباره کلمات جمع

« خوارقات شگرف از ایشان دیده‌ام. » (ص ۸۵)

۳- فعل

الف- به کار بردن فعل‌های مرکب در معنی خاص:

« آن جناب دست مبارک خود را بر صدر این فقیر مساس نموده. » (ص ۱۶)

« وجوبی و امکانی علیحده به محض کرم بهره‌ور گردانید. » (ص ۲۱)

- « تا مدت‌هایی به خاطر می‌خلید.» (ص ۳۰)
- « اشک خونین از دیده حق بین باریدن گرفت.» (ص ۴۴)
- « یک دیوارش میل به غلطیدن داشت.» (ص ۵۷)
- « خواستم که با وی بیعت کنم و طریقه بگیرم.» (ص ۶۴)
- « از مولانای مذکور استماع دارم.» (ص ۷۳)
- « در حلقه ذکر نشسته بودم که عینم در ربود.» (ص ۹۲)
- « شمس و قمر مع هجوم و نجوم همه در زیر قدم معاینه می‌شد.» (ص ۱۰)
- ب- تغییر شکل ظاهری فعل‌ها
- « همه خلق بویینند.» (ص ۳۶)
- « بنیاد بدعت منهدیم گردید.» (ص ۴۶)
- « بدان مقام که ازان پیر می‌گذشتانید.» (ص ۷۹)
- « آن شیر به صورت چشمان آن امام ربانی ظاهر شدن گرفت.» (ص ۸۶)
- « به حمایت شما لشگر از اهل اسلام فرستانیدیم.» (ص ۸۸)
- « نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل که سکونت داشتند استاده شدند.» (ص ۹۰)

ج- به کار بردن فعل در معنی خاص

« شنیده‌ام که بزرگی در سرهند روئیده است. » (ص ۳۷)

« خودم را در گوشه آن محفل مقدس خزاندم. » (ص ۹۵)

د- آوردن « ن » منفی ساز قبل از پیشوند فعل

« غیر از دشت و جبال هیچ چیز در نظرش نمی‌درآمد. » (ص ۸۰)

ه- استفاده از فعل مجهول به جای فعل معلوم

« روزی بر زبان مبارک آن امام ربانی جاری شده است که شیخ مزمل را دیده می‌شود. » (ص ۸۱)

و- متعدی کردن فعل‌های لازم

« بدان مقام که از آن پیر می‌گذشتانیدند. » (ص ۷۹)

ع- وصف

الف- به کار بردن عبارات و جملات وصفی طولانی و پشت سر هم در وصف شاه

معصوم، به گونه‌ای که حدود ۳۱ جمله و عبارت وصفی را یکجا در وصف شاه معصوم

می‌آورد

« چه ولی که آفتاب نور ولایتش از سطح فرش تا رفعت عرش علم افراخته و ظلمات کشور

هندوستان را بنور ولایت منور ساخته، و قافله سالاریکه، قطع مراحل و منازل طریقت از

شاهراه شریعت غرا کرده، و ملک‌التجاری که متاع نیستی بسرمنزل فنا فی الله برده، به نقد بقا بالله سودا کرده، و قطبی دبدبه قطبیتش غلغله درملایک سموات افکنده، و غوثی که کوبه غوثیتش زمزمه در عرصه ممکنات انداخته، و عارفی [که] طوطی فکرتش از شکرستان معرفت زبان گشاده، و محقی که عندلیب طبیعتش از گلستان حقیقت سرانیده، و صاحب تصرفی که رعد توجّهاتش شورش در نهاد ذکر ان لا اله الا الله برزده، و صاحب جذبۀ برق جذباتش در جان مجذوبان درگاه آتش درزده، ...» (ص ۱۲)

ب- به کار بردن «ی» بین موصوفات متعدد

« فی الفور در نظر آمد که شیر گرانی خشم آلودی به آن حظیره درون شد.» (ص ۸۶)

ج- به کار بردن «را» در معنی حرف اضافه

« در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد.» (ص ۸۵)

د- اضافه کردن «یت» مصدر جعلی به مصدر:

« در آن عالم اظهار انکاریت خود کرد.» (ص ۸۴)

مجدد الف ثانی از دید غیائی

در ادامه اطلاعات و آگاهی‌های مهمی را که غیائی در کتاب تحفة المعصوم در مورد «مجدد الف ثانی» پیر و مراد خود آورده است نقل می‌کنیم.

به گفته غیائی مجدد الف ثانی در سال ۹۷۱ هجری قمری متولد شده است وی بدین امر دو بار اشاره کرده است :

« آن امام ربانی را تولد در سال نهصد و هفتاد و یک بوده است.» (ص ۲۵)

و در ابتدای تحفة اول، در حاشیة به همان خط متن اصلی آورده است:

« تولد حضرت مجدد الف ثانی علیه رحمه به تاریخ ۱۴ ماه شوال سنه ۹۷۱ هجری شب جمعه به وقوع آمده، وفات آن جامع کمالات در یوم چهارشنبه ۲۹ ماه صفر المظفر سنه ۱۰۳۴ هجری به عمر شصت و سه سالگی سرهند.» (ص ۱۹)

محل سکونت مجدد الف ثانی به گفته غیائی در بین دو دریا قرار داشته است:

« در میان دو دریا سکونت داشته‌اند که نام یک دریا لودیانه است، نام دوم جمنه سرهند که وطن شریف آن امام ربانیست بین هذا البحرین.» (ص ۲۴)

غیائی مراتب و مراحل را که مجدد الف ثانی در عرفان گذرانده است این گونه بیان کرده است :

« بعد تکمیل علوم معقوله و منقوله و حصول پایه توفیق و مولویت مشغل درویشی و سلوک باطنی در طریقه قادریه و کبرویه و چشتیه در خدمت والد بزرگوار خود مشغول شده‌اند و به مرتبه قطبیت و ارشاد رسیده‌اند.» (ص ۲۵)

در جایی دیگر غیائی به پیر و مراد خود اشاره کرده که در طریقه نقشبندیه بوده است:

« در دارالخلافة جهان آباد حرس الله عن الافات به خدمت قبله العارفين و قدوت العاشقين خواجه بیرنگ خواجه‌ی باقی به امر الله ولی ثمرقندی یکی از اقطاب و اوتاد طریقه نقشبندیه بودند.» (ص ۲۶)

غیائی از آن با عنوان مکتوبات مجدد الف ثانی یاد می‌کند:

«هرکه شوق شنیدن نام‌های شریف خلفای آن امام ربانی دارد به مکتوبات قدسیه ایشان رجوع کند.» (ص ۲۸)

غیائی در کتاب خود بیان می‌دارد که مشهورترین خلفای ایشان بیشتر از هفتصد هزار نفر بوده‌اند، که از بین آنها سیصد نفر مولوی و مصنف بوده‌اند:

« مشاهیر خلفاء ایشان زیاده از هفت صد هزار کس در عدد بوده است، ما بین آنها سه صد تن مولوی و مصنف بوده‌اند.» و در ادامه از ۴۴ تن از مشهورترین آنها یاد کرده است:

« تفصیل میرزا محمد نعمان، و شیخ حمیدالدین بنگالی، و شیخ عبدالحی بستی، و شیخ نورمحمد بستی، و شیخ حمیدالدین احمد آبادی، و شیخ دادمیر بیابان گرد، و مولا غاری

گجراتی، و خواجه محمد کشمی، و مولانا خواجه هاشم کشمی، و شیخ میر صورتی و مولانا سید باقر مانکپوری، و مولانا شیخ عبدالهادی بدوانی، و شیخ طاهر جنپوری، و شیخ بدیع‌الدین برهان پوری، و سید شاه محمد سارنک پوری، و مولانا شیخ آدم بنوری که شخصیت او حاجت به بیان نیست، و مولانا بدرالدین سرهندی، و مولانا نورالدین سرهندی، و شیخ خضر بهلول پوری، و شیخ محمد، و مولانا فرخ حسین، و شیخ طاهر لاهوری، و مولانا شیخ عبدالکریم برکی، و شیخ عبدالکریم ابدالی، و مولانا احمد، و مولانا یونس سمرقندی، و مولانا صادق کشمیری، و خواجه محمد اشرف کابلی، و مولانا صدیق بدخشی، و خواجه صالح کولابی، و مولانا یارمحمد بدخشی ناظم شرح وقایه، و مولانا یارمحمد تالقانی، و میر محمد صالح نشاپوری، و مولانا حاجی محمد دکنی، و مولانا زین‌العابدین دکنی، و مولانا یوسف کشمیری، و مولانا عبدالغفور سمرقندی، و شیخ طبری شافعی‌المکن، و شیخ قربان غازی، و مولانا سفی احمد رومی حنفی، و شیخ عبدالعزیز مغربی مالکی، و شیخ احمد استنبولی حنفی مدقق، و شیخ عثمان نمیی شافعی، و شیخ محمدابن حجر هاشم‌المکی، قدس الله تعالی ارواحهم» (ص ۲۸)

به گفته غیائی مجدد در زمان پادشاهی «اکبر و جهان کبیر» می‌زیسته است:

« حضرت مجدد الف ثانی قدس سره میان اکبر و جهان کبیر که هر دو پادشاهان جابر بوده-

اند.» (ص ۲۳)

در کتاب تحفة المعصوم غیائی از آثار و کتاب‌هایی نام برده و از آنها استفاده کرده است، که عبارتند از:

الف - « قطب‌المحققین مولانا بدرالدین که یکی از خلفای اکمل مجدد الف ثانی بود در کتاب حضرات القدس نوشته است.» (ص ۳۵)

ب - « شیخ ظهیرالدین که یکی از فرزندان شیخ جام است در کتاب رموزالعاشقین ...» (ص ۳۵)
ج - « و نیز در زبده المقانات مسطور است.» (ص ۴۰)

د - « بعضی درویشان در خدمت آن امام ربانی کتاب معارف می‌گذرانیدند.» (ص ۶۱)

ه - « شیخ عبدالحق دهلوی شارح مشکات شریف که اوائل حال اطاعت نکرد.» (ص ۸۳)

و - « جمع الجوامع شیخ سیوطی » (ص ۲۳)

ز - « مثنوی معنوی » (ص ۹)

برشمردن کرامات شیخ

غیائی در تحفة المعصوم کرامات مجدد الف ثانی را این‌گونه آورده است:

- پدیدار گشتن تیری از غیب و پاره پاره کردن شخصی که به احوال آن امام زبان تعرض گشوده.

- بر خود کشیدن بیماری جزام

- دعا برای رفع گرمای آفتاب، گرد و غبار و تشنگی در بیابان و ظاهر شدن قطعه ابری بالای سرشان در آسمان.

- آتش افتادن در نطفه‌ها و از بین رفتن عسس و خانواده، که به آن امام ربانی بی‌ادبی کرده‌اند.
- مدتی که در زمان خلافت اکبرشاه در زندان محبوس بوده، هنگام نماز غل و زنجیر از دست و پای مبارک فرومی ریخت، دیوار زندان شکافته می‌شد، ایشان به مسجد رفته بعد از گذراندن نماز با جماعت به زندان برمی‌گشت.

- در زمان حبس به اکبر شاه گفته بود: مرا قید خواهی کرد ولی مرده ترا خاک قبول نمی‌کند. لذا بعد از مرگ اکبرشاه خاک مرده او را قبول نمی‌کند؛ تا جایی که میت او را در صندوق انداخته و گنبد عالی بنا کردند و با زنجیر آن صندوق را در آن گنبد آویختند.

- خبر دادن مرگ خواجه محمد مسعود برادر آن امام ربانی که جهت سیر به قندهار رفته بود.
- خبر دادن به درویشان خود که خلیل‌الله و خلیل‌المشربند و ولایت ابراهیم خلیل‌الله دارند.
- به کشف دریافتن سوالی که یکی از اصحاب به خاطرش رسیده که آن امام ربانی همیشه خود امام می‌شوند و جهش چیست؟

- غضب کردن زمین یکی از مخلصان آن امام ربانی توسط امیر و گرفتار شدن آن امیر به غضب الهی.

- خبر کردن یاران در سفر از رسیدن بلا و تعلیم دعایی مشهور و مصون ماندن خانه‌ها و متاع -
های کسانی که آن دعا را خوانده بودند.

عرفا و مشایخ در تحفة المعصوم

در تحفة المعصوم نام بیش از نود تن از عرفای مشهور و گمنام شبه قاره هند و ایران ذکر شده است و گاه توضیح مختصری درباره زندگی و احوال آنان نیز آمده است. این اثر از جهت اشمال بر نام و احوال عرفا به ویژه صوفیان طریقت نقشبندیه در هند و نیز پیران و پیروان مجدد الف ثانی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

جدول اسامی عرفا و مشایخ در تحفة المعصوم

ردیف	نام اشخاص	ردیف	نام اشخاص	ردیف	نام اشخاص
۱	مجدد الف ثانی	۳۴	سید شاه محمد سارنگ پوری	۶۷	مولانا عبدالرحمن مفتی کابلی
۲	شیخ محمد صاحب صادق	۳۵	مولانا شیخ آدم بنوری	۶۸	شیخ الاسلام شیخ احمد جام
۳	شیخ محمد سعید صاحب	۳۶	مولانا بدر الدین سرهندی	۶۹	شیخ ظہیر الدین
۴	امام محمد معصوم صاحب	۳۷	مولانا نور الدین سرهندی	۷۰	شیخ بدخشانی
۵	شیخ محمد اشرف صاحب	۳۸	شیخ خضر بھلول پوری	۷۱	محمد صادق کابلی
۶	محمد فرخ صاحب	۳۹	شیخ محمد	۷۲	مولانا یوسف ثمرقندی
۷	محمد عیسی صاحب	۴۰	مولانا فرخ حسین	۷۳	مولانا طاہر بدخشی
۸	شاه جیو شیخ محمد یحیی صاحب	۴۱	شیخ طاہر لاهوری	۷۴	خواجہ محمد مسعود
۹	محمد غروی	۴۲	مولانا شیخ عبدالکریم برکی	۷۵	شیخ نجم الدین کبرا
۱۰	شیخ حاجی غلام محمد معصوم	۴۳	شیخ عبدالکریم ابدالی	۷۶	مولانا عبدالؤمنین لاهوری
۱۱	حاجی غلام حیدر	۴۴	مولانا احمد	۷۷	صوفی جان محمد
۱۲	میان غلام صدیق	۴۵	مولانا یونس سمرقندی	۷۸	سید عبدالقادر چیلانی
۱۳	میان غلام عمر	۴۶	مولانا صادق کشمیری	۷۹	مولانا بدیع الدین
۱۴	خواجہ خواوند محمود	۴۷	خواجہ محمد اشرف کابلی	۸۰	خواجہ حسام الدین احمد
۱۵	یہا الدین نقشبند	۴۸	مولانا صدیق بدخشی	۸۱	شیخ نور
۱۶	مولانا خواجہ ہاشم کشمی	۴۹	خواجہ صالح کولابی	۸۲	خواجہ محمد صدیق بدخشانی
۱۷	خواجہ باقی بالله ولی سمرقندی	۵۰	مولانا یار محمد بدخشی	۸۳	شیخ عیسی
۱۸	شیخ الاسلام انصاری	۵۱	مولانا یار محمد تالقانی	۸۴	مولانا میرک شیخ
۱۹	شیخ جلال الدین سیوطی	۵۲	میر محمد صالح نشاپوری	۸۵	سلطان الخلفاء میر محمد نعمان
۲۰	خواجہ باقی بامرالله ولی ثمرقندی	۵۳	مولانا حاجی محمد دکنی	۸۶	مولانا جمال تلوی
۲۱	میرزا محمد نعمان	۵۴	مولانا زین العابدین دکنی	۸۷	مولانا عبدالحکیم سیال کوتی
۲۲	شیخ حمید الدین بنگالی	۵۵	مولانا یوسف کشمیری	۸۸	شیخ عبدالحق دهلوی علامہ ء دہلی
۲۳	شیخ عبدالحی بستی	۵۶	مولانا عبدالغفور سمرقندی	۸۹	شیخ تاج الدین
۲۴	شیخ نور محمد بستی	۵۷	شیخ طبری شافعی المکن	۹۰	حاجی محمد صفی الہ
۲۵	شیخ حمید الدین احمد آبادی	۵۸	شیخ قربان غازی	۹۱	میان ظہور الہ
۲۶	شیخ دادمیر بیابان گرد	۵۹	مولانا سقی احمد رومی حنفی	۹۲	حضرت میان عطای معصوم
۲۷	مولا غاری گجراتی	۶۰	شیخ عبدالعزیز مغربی مالکی	۹۳	میان ضیاء معصوم
۲۸	خواجہ محمد کشمی	۶۱	شیخ احمد استنبولی حنفی مدقق		
۲۹	شیخ میر صورتی	۶۲	شیخ عثمان نمی		
۳۰	مولانا سید باقر مانکپوری	۶۳	شیخ محمدابن حجر ہاشم المکی		
۳۱	مولانا شیخ عبدالهادی بدوانی	۶۴	سید محی الدین جیلانی		
۳۲	شیخ طاہر جنپوری	۶۵	خواجہ حسن بصری		
۳۳	شیخ بدیع الدین برہان پوری	۶۶	حبیب عجمی		

احمد سرهندی، مجدد الف ثانی

شیخ بدرالدین احمد، معروف به «مجدد الف ثانی»، دانشمند و عارف نامدار شبه قاره و موسس طریقه «مجددیه» یا «احمدیه» در سلسله نقشبندیه، از رهبران مذهبی دوران حکومت جهانگیر که به مجدد الف ثانی لقب یافت، (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۳۰) در سال نهصد و هفتاد و یک هجری قمری متولد شد. (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۷۵-۲۷۴) تحصیلات مقدماتی را در پنجاب نزد پدرش که مردی فاضل و عارف مشرب و از مشایخ طریقه چشتیه بود فراگرفت. (مجتبائی، ۱۳۹۲: ۲۹۹) وی را از مبدعان بزرگ طریقت در پایان هزاره اول دانسته‌اند به همین دلیل به او و پیروانش لقب «مجدد» دادند. (ازدالگا، ۱۳۸۹: ۱۲) از وی با نام احمد فاروقی معروف به مجدد الف ثانی سرسلسله مجددیه نیز نام برده‌اند. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۳۰) نسبش با بیست و هشت واسطه به عمر بن خطاب می‌رسد. (رحمان علی، ۱۳۹۱: ۲۶) پدرش شیخ عبدالاحد از فضایی آن دیار بود، که از محضر شیخ رکن‌الدین بن شیخ عبدالقدوس کنگوهی چشتی و شاه کمال کیتلهی قادری بهره‌مند شد و خود از مشایخ سلسله‌ی صابریه چشتیه گردید. (اسلم، ۱۳۷۵: ۲۹۶) در زمان وی سلسله نقشبندیه با نام مجددی در هند تجدید و احیا شد، شیخ احمد پیرو سنت بوده و تصوف و علوم کشفی را فقط در صورتی می‌پذیرفت که مطابق کتاب و سنت باشد. (جوانی، ۱۳۸۸: ۷۷-۷۸) حمله شدید شیخ احمد به توحید فلسفی مبتنی بر وحدت وجود ابن-عربی، مسیر عرفان را در هند تغییر داد. (احمد، ۱۳۸۵: ۶۰) نهضت وی برای ترویج عقاید تسنن

در عصر تیموریان بروز کرد، وی شیعه را تکفیر و طوفانی از لعن و طعن در بین فرق اسلامی شروع شد و کتابهای زیادی در له و علیه فرق مختلف نوشته شد. (صافی، ۱۳۸۲: ۸۲) وسعت دامنه دانش و اطلاعات شیخ احمد در مسایل مربوط به فقه، کلام، عرفان و اعتراضات شدید و بی‌باکانه او به بدعت‌گزاریه‌ها و اعمال خلاف شرع اکبر شاه و اطرافیانش و مکتوباتی که در موضوعات مهم علمی، دینی و سیاسی به اشخاص معروف هند می‌فرستاد، باعث شد وی در میان مسلمانان آن سرزمین به عنوان شخصیتی ممتاز شناخته شود. (مجتبائی، ۱۳۹۲: ۳۰۳) وی در قصبه اسکندره از بلاد هند با زنی عقیف و با تقوی ازدواج کرد و حاصل این پیوند ولادت امام ربّانی به سال ۹۷۱ در سرهند بود و کلمه «خاشع» تاریخ تولد اوست. وی علوم متداول زمان را از پدرش شیخ عبدالأحد فراگرفت و هنوز نوجوان بود که در مسیر تصوف و عرفان گام برداشت و از سوی او غیر از طریقت نقشبندیه به اجازه ارشاد سه طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه نائل گشت. یکسال پس از درگذشت پدر عزم حجاز کرد، در راه به دهلی رسید و به محضر خواجه محمد باقی‌بالله، خلیفه خواجه محمد خواجگی شیخ بزرگ نقشبندیه، که از بخارا به آنجا آمده بود راه یافت. و چندان مجذوب او شد که از ادامه سفر منصرف گردید و مدتی در خانقاه او اقامت کرد، و چندان مقام یافت که از خواجه اجازه ارشاد خلق گرفت و با جمعی از مریدان و طالبان به سرهند بازگشت. (اسلم، ۱۳۷۵: ۲۹۶) امام ربّانی از محضر مولانا محمد خواجگی امکانگی کسب فیض کرد و علاقه شدیدی به طریقت نقشبندیه سبب شد که

به سفارش این پیر به حضور شیخ محمد باقی بار یابد و در مدت کوتاهی به سرحد کمال
رسد و اجازه تربیت سالکان و مریدان را با اجازه وی به عهده گیرد. وی علاوه بر آن از محضر
مولانا محمد کمال کشمیری در ولایت سیالکوت و مولانا یعقوب کشمیری که هر دو از علمای
بزرگ سرزمین هند بودند، استفاده شایان برد. شیخ احمد در فقه، حدیث، ادب، حکمت و
تصوف دستی قوی داشت؛ ولی ادعاها و اعتقاداتی که درباره خودش داشت، همچون ادعای
عروج و نیل به مقامی نزدیک به مقام خاتمیت، تجلی ولایت ابراهیمی به صورت ولایت
محمدی در او، باعث شد بسیاری از معاصرانش، حتی از نقشبندیان با آرا و اقوالش مخالفت و
به اعتراض برخیزند. مجموعه آثار شیخ احمد عبارتند از: ۱- رساله در رد روافض، به فارسی
۲- اثبات النبوه به عربی ۳- رساله تهلیلیه ۴- مبدا و معاد ۵- رساله معارف لدنیه ۶- رساله در
تحقیق مراتب وحدت وجود ۷- شرح رباعیات خواجه باقی بالله ۸- مکتوبات؛ اصول نظری
فرقه نقشبندیه در زمینه وحدت وجود به تفصیل و منحصرأ در مکتوبات شیخ احمد سرهندی
توضیح داده شده. (احمد، ۱۳۸۵: ۱۲۳) ۹- کتاب الانهار الاربعه در تصوف (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۷۵-
۲۷۴) ۱۰- مکاشفات عینیه ۱۱- تعلیقات بر عوارف المعارف (مجتبائی، ۱۳۹۲: ۳۰۳) از میان
فرزندان شیخ احمد خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در تصوف شهرتی داشتند.
شیخ احمد سرانجام در اواخر صفر ۱۰۳۴ ق درگذشت. (اسلم، ۱۳۷۵: ۲۹۷-۲۹۶) و (مدرس

تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۷۴-۲۷۵) برخی محققان سال وفات وی را ۹۵۰ هجری ذکر نموده‌اند.

(یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۳۰)

باقی بالله

ابوالموید رضی الدین محمد باقی دهلوی، معروف به «خواجه بیرنگ» و متخلص به «باقی» از صوفیه صاحب نام سلسله نقشبندیه که با آثار فراوان و مریدان بلندآوازه‌ای چون احمد سرهندی، در انتشار و گسترش طریقه نقشبندیه در شبه قاره سهم بسزایی داشته است، وی در خاندانی اهل فضل و عرفان در سال نهصد و هفتاد و دو هجری در کابل زاده شد. پدرش عبدالسلام از ترکان خلجی سمرقند که در کابل منصب قضاوت داشت. مادرش از نوادگان دختری عبیدالله احرار بود. (اقبال، ۱۳۷۵: ۷۷۹-۷۷۸) همچنین از وی با عنوان حضرت شیخ خواجه باقی بالله فانی فی الله سر سلسله باقیه‌اد کرده‌اند. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۳۰) وی در عصر حکومت اکبر سلسله نقشبندیه را وارد هند کرد. (بیگ باباپور، ۱۳۹۴: ۴۰) در عنفوان جوانی پای همت در وادی طلب نهاد، سیر بلاد بدخشان و ماوراءالنهر کرد و محضر بسیاری از حقیقت پژوهان را دریافت. (اختر هوگلی، ۱۳۹۲: ۲۹۲) وی پس از کسب مقدمات علوم، از درس مولانا صادق حلوایی بهرمنند شد. سپس همراه او از کابل به ماوراءالنهر رفت؛ اما در آنجا به سبب جذبه‌های عرفانی تحصیل علوم رسمی را رها کرد و به تصوف گرایید و دست ارادت به خواجه عبید و افتخار شیخ از مشایخ طریقه یسویه، و نیز امیر عبدالله بلخی داد، سپس به دعوت برخی از دوستان که از وی خواسته بودند به سپاه ببری پیوندد به هند رفت؛ ولی از قبول این پیشنهاد سرباز زد و در طلب مشایخ طریقت راهی لاهور شد و چندی بعد به دهلی

و سپس به کشمیر به خدمت باباولی خوارزمی، از مشایخ نقشبندی درآمد. (اقبال، ۱۳۷۵: ۷۷۹-۷۷۸)
خواجه در دهلی در قلعه فیروزه اقامت کرد و با آنکه دو سال بر مسند هدایت و ارشاد بود، در این مدت کم آثار خیر و برکات زیادی از او در کشور هندوستان ظاهر شد. وقتی به سن چهل سالگی رسید، بارها گفت که اکنون زمان رحلتم رسیده و نامه عمرم به اختتام رسیده، تا اینکه در ماه جمادی الاخر روز سه شنبه هزار و دوازده هجری به منزل جاودانی رحل اقامت افکند. (اختر هوگلی، ۱۳۹۲: ۲۹۲) برخی محققان سال وفات وی را ۹۶۴ هجری ذکر کرده- اند. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۳۰) از وی علاوه بر تقریرات، چند رساله فارسی در فقه و تفسیر قرآن با دیدگاه عرفانی، اشعاری در قالب مثنوی، رباعی و قطعه، رساله در بیان حقیقت نماز، نماز صوری، صورت نماز، بیان سوره الشمس، رساله در بیان سلسله الاحرار، مکتوبات و حیات باقیه برجای مانده است. (اقبال، ۱۳۷۵: ۷۷۹-۷۷۸)

سید عبدالقادر ثانی بن شیخ محمدالحسینی

حضرت پیرگیلانی سید عبدالقادر رضی اله عنه تعالیٰ کنیه وی در شریعت سبحانی ابومحمد و محی الدین و نام گرامیش سید عبدالله جیلانی الحسنی الحسینی ابن سید ابی صالح نورالدین موسی چنگی دوز ابن سید ابی عبدالله گیلانی سید ابی صالح نورالدین موسی چنگی دوز ابن سید ابی عبدالله گیلانی بن سید عمر یحیی زاهد ابن سید محمد روحی بن سید داود ابن سید موسی ثانی بن سید عبدالله ثانی بن سید حسن الجان سید عبدالله محض بن سید حسن المثنی بن حضرت امام حسن المجتبی (ع) ابن حضرت امیرالمؤمنین علی المرتضی کرم الله وجهه بوده است. (صادقی، ۱۳۹۱) ولادتش در روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سال ۴۷۱ واقع شده است. (کابلی، ۱۳۹۲: ۱۴۲) از اهالی شاه جهان پور و از صوفیان سلسله چشتیه بود. (همان: ۳۶۱) سیزده ساله بوده که از گیلان به بغداد آمد، به تحصیل علوم مشغول شد. (چشتی، ۱۳۸۶: ۱۱۲) در عین حال وی را سرسلسله قادریه نیز دانسته اند. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۳۰) همچنین وی را از اولیاء الله و بزرگان تصوف دانسته اند (احمد، ۱۳۶۶: ۱۳۳) وی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین و در کمالات و کرامات تابع اوست؛ به همین خاطر به او شیخ عبدالقادر ثانی امی می گویند. (علی بدخشی، ۱۳۷۶: ۱۱۲۲) برخی نسبتش را به جیل که از بلاد طبرستان به شمار می رفته است، رسانده و عده ای نیز او را از گیلان دانسته اند. (دهباشی، ۱۳۸۴: ۱۶۰) شاهد عینی نبرد بین وزیرالممالک شجاع الدوله، حاکم اوده، و حافظ رحمت خان فرمانده افغانها بود. تذکره‌ای

دربارهٔ مرشدهای روحانی‌اش که عده‌ای سادات و عده‌ای افغانی بودند، با عنوان «مناقب المرشدين و کنزالواصلين» نگاشته است. (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۳۶۱) سلسلهٔ قادریه که فراگیرترین طریقه در شبه قارهٔ هند در عصر جدید است و در عراق تاسیس شده (احمد، ۱۳۶۶: ۶۱) را به شیخ عبدالقادر، که مشهور به غوث گیلانی و از سادات حسنی است نسبت داده‌اند. این طریقه ابتدا در عراق و سپس در مراکش، بیت المقدس، آسیای صغیر و هند رواج یافت. (پازوکی، ۱۳۸۸: ۵۲) شاه ابوالمعالی در مورد او گفته است: «توجه خود به جانب حضرت غوث اعظم درست دارید و از همه کس قطع کنید... همه چیز درست خواهد شد.» همچنین وی به شیخ عبدالحق دستور داده که فتوح الغیب تألیف عبدالقادر گیلانی سرسلسلهٔ تصوف قادریه را ترجمه باید کرد و شرح باید نوشت، همه کارها را گذاشته این کار باید کرد. شاه ابوالمعالی چنان توسل و تقریبی به شیخ عبدالقادر داشته که کتاب تحفه القادریه را در احوال و زندگی وی می‌نویسد. (احمد، ۱۳۸۵: ۳۰-۲۶) مسلمانان هند، بنیانگذار این فرقه، یعنی عبدالقادر را محترم می‌داشتند، و بغداد را، به خاطر آرامگاه وی از شهرهای مقدس خود به شمار می‌آوردند. این طریقه به طور جدی پایبند به شریعت باقی ماند. (احمد، ۱۳۶۶: ۶۲) سرانجام روز دوشنبه بیستم جمادی‌الثانی سال ۵۹۱ در نود سالگی دار فانی را وداع گفت. (کابلی، ۱۳۹۲: ۱۴۲) برخی وفات وی را سال ۵۶۱ هجری دانسته‌اند. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۲۹)

سید تاج‌الدین

شاعر و فقیهی بود که در دوران نواب غلام غوث‌خان در مدرس به‌سر می‌برد. پدر بزرگوارش، مفتی تاج‌الدین همراه سپاهیان سلطان علاء‌الدین خلجی از شمال هند به شهر مدواری واقع در کرانه جنوبی شبه قاره نقل مکان کرد. سنت کسب علم و دانش و رهبری مذهبی منطقه را در خانواده‌اش به ارث گذاشت. آثار او عبارتند از ۱- رساله نخلستان به سبک گلستان در جواب شیخ بزرگ در عالم رویا، ۲- چهار منظومهٔ مثنوی با الهام از نظامی به عنوان: عبرت ابصار، اخوت نامه، داوودنامه، سلیمان و بلقیس ۳- دیوان شعر (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۱۲۳) ۴- مفرح القلوب، ترجمه‌ای به فارسی از کتاب معروف هیتوپدش، که روایت نسبتاً جدید و مهمی است از پنجه تتره (مجتبائی، ۱۳۹۲: ۳۸۶) وی را با شیخ خود نظام‌الدین محبتی عظیم بود، تا جایی که هر کس در حضور او نام شیخ را می‌برد، به گریه می‌افتاد. (علی بدخشی، ۱۳۷۶: ۵۷۵) سید را از خلفای شیخ محمد غوث دانسته‌اند؛ صاحب دعوت اسما بوده و در ریاضت و فقر و توکل شانی داشته و صاحب بذل و ایثار بوده است. در لکنهو بسیاری از مردم شرف صحبت او را دریافته، رتبهٔ ارشاد یافته و همانجا درگذشته است. (بداونی، ۱۳۷۹: ۱۹)

عبدالحکیم سیالکوتی

عبدالحکیم بن شمس‌الدین هندی سیالکوتی، از اکابر علمای هند، در عهد شاه‌جهان و جامع علوم ظاهری و باطنی، در فقه و حدیث و تفسیر بی‌نظیر بود. (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۰۵-۱۰۴) از معدود هندیانی است که شهرتش در زمان خود از مرزهای شبه‌قاره گذشت. سخنرانی‌های او درباره علوم اسلامی، خصوصاً فلسفه مشائی نمایانگر نگرش مستقل فکری اوست. به عنوان سفیر مغولان به دربار مغولان در ایران دعوت شد تا درباره طبیعت جاندار به مناظره بپردازد. شاه‌جهان و وزیر دانشمندش گزارش عبدالحکیم را که از ایران آورده بود مطالعه و از او خواستند تا آنان را با این نهضت فکری آشنا سازد. عبدالحکیم نظریات فکری فلاسفه و ضد فلاسفه را به دقت بررسی و سرانجام رای خود را به زبان عربی در کتابی با عنوان «درات سمینه» در سال ۱۰۵۷ ه.ق منتشر کرد. (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۳۵۰) وی پس از آن در حمایت جهانگیر قرار گرفته و از جمله کسانی است نقش بسزایی در معارف پروری و اسلام‌گستری و عروج زبان و ادب فارسی در هند داشته‌اند. (صافی، ۱۳۸۲: ۷۸-۷۷) از طرف شیخ احمد مجدد سرهندی به آفتاب پنجاب ملقب شد. مشهور است که ماهی یک کلاروپیه از سلطان وقت مقرر شده است، تمامی عمر خود را با کمال آسودگی در تدریس و تصنیف می‌گذرانید. وفات عبدالحکیم در سال ۱۰۶۷ یا ۱۰۹۷ هجری قمری واقع گردید. آثار او عبارتند از: ۱- الامامه یا اثبات الامامه ۲- ترجمه غنیه الطالبین عبدالقادر گیلانی ۳- حاشیه تفسیر بیضاوی ۴-

حاشیة تلویح ملاسعد تفتازانی در اصول ۵- حاشیة شرح شمسیة قطب الدین رازی ۶- حاشیة
شرح عقاید تفتازانی ۷- حاشیة شرح عقاید عضدیة دوانی ۸- حاشیة شرح مطالع ۹- حاشیة
شرح مواقف سید شریف جرجانی ۱۰- حاشیة مطول ملا سعد تفتازانی ۱۱- الدرر الثنینه فی
النبات الواجب ۱۲- عقائد عبدالحکیم السیالکوتی. (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۰۵-۱۰۴)

سید بدیع‌الدین قطب‌الادوار ملقب به شاه مدار

سید بدیع‌الدین و از مشایخ و عرفای بزرگ هند است. تولدش در سه منزلی رود نیل واقع شد، نام پدرش سید عبدالله و مادرش مهیمنه است، در همانجا نشو و نما یافته نزد پدر کسب کمالات انسانی نموده است، گفته‌اند تولد وی در سال ۲۵۰ هجری بوده و عمری دراز یافته است. سپس به بغداد آمده، علوم ظاهری و کمالات باطنی را فراگرفته، از آنجا به خراسان رفته، بعد از چندی به ماوراءالنهر میل نموده مدتی در آنجا بوده، سپس به هند رفته، تا اینکه خوارق غریبه و حالات عجیبه از وی به ظهور پیوسته است. (لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۵۱-۵۲)

۴۱) سید بدیع‌الدین را خلف‌الصدق ابواسحاق شامی از بنی اسرائیلان موسوی دانسته‌اند، در صغر سن به خدمت حدیقه شامی که در اکثر علوم و فنون مستثنی بوده، رفته بسیاری از عجایب و غرایب علوم را کسب کرده است؛ چنانکه در علم سیمیا و کیمیا دست داشته. در قصبه مکن‌پور گوشه نشینی اختیار کرده و همان جا به جوار رحمت ایزدی پیوسته است. تاریخ وفات او را « ساکن بهشت‌آباد » یافته‌اند، گاه گاهی به شعر هم رغبت می کرده است. (

اختر هوگلی، ۱۳۹۲: ۲۹۲)

مولانا حمیدالدین دهلوی

فاضلی شاعر بود، وی را مرید شیخ نظام‌الدین اولیا دانسته‌اند. ابتدا در خدمت مولانا برهان‌الدین غریب و سپس در ملازمت شیخ نصیرالدین محمود درآمد است و ملفوظات ایشان را جمع‌آوری کرده است. (رحمان علی، ۱۳۹۱: ۷۵) بعد از فراغت از علوم ظاهری و باطنی اراده خدمت به سلطان بنگاله کرد و اکثر اوقات در خدمت وی دست بر سینه می‌ایستاد، روزی فرشته‌ای در همان جا به صورت مردی روحانی ظاهر شده به او می‌گوید: ای خواجه! حیف نباشد مثل تو دانشمندی در نزد چنین جاهل بی‌ادبی به واسطه حطام دنیا ایستاده باشد. سه مرتبه این گفت‌وگو تکرار می‌شود، بار سوم ترک خدمت نمود به دهلی آمد و از آنجا به اجودهن رفت و مرید شیخ گنج شکر گردید و به ریاضت و مجاهده مشغول گردید و هرچه در مجالس محافل از خدمت وی می‌شنید همه را در قید کتابت می‌آورد. (لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۲۹۹) فرقه چشتیه در ناگور توسط حمیدالدین تاسیس شد. وی تا حدودی به شیوه‌های زندگی روستایی هندو از جمله گیاه خواری روی آورد. (احمد، ۱۳۶۶: ۵۵)

بدرالدین سرهندی

مولف، مترجم و صوفی نقشبندی، در سرهند در خاندانی اهل فضل و عرفان زاده شد. پدرش ابراهیم مخزنی خود از مشایخ طریقت، محدث و مفسر قرآن بود که به سبب تدریس مخزن- الاسرار نظامی به «مخزنی» شهرت یافته بود. بدرالدین مقدمات علوم را از پدر آموخت و به سلسله قادریه پیوست. در ۱۵ سالگی نزد شیخ احمد سرهندی رفت و به وی دست ارادت داد. آثار او عبارتند از: ۱- سیر احمدی در مناقب شیخ احمد سرهندی ۲- حضرات القدس ۳- مجمع الاولیاء ۴- سنوات الاتقیاء ۵- وصال احمدی در ذکر کرامات قبل و پس از وفات احمد سرهندی ۶- کرامات الاولیاء ۷- روائح (اقبال، ۱۳۷۵: ۷۲۹-۸۲۸)

صوفی مازندرانی (صوفی جان محمد)

ملا محمد یوسف به نقل از بعضی از صاحبان تذکره در ردیف میم با نام محمد صوفی مازندرانی از او یاد شده است. شاید بر تخلص او که صوفی است آگهی نیافته باشند. وی از وطن به کشمیر آمده، جهانگیر پادشاه به خاطر حرفی از او برآشفته شده فرمان به اخراج وی از آن شعر می دهد و پس از آن به سرهند رفته و تا زمان وفات در آنجا اقامت می گزیند. (اخترهنگلی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

مولانا احمد

افضل الفضلا في الزمان، اعلم العلما في الدوران، الاورع الازهد، الاتقى الامجد، الارشد الاسعد، مولانا احمد از مهنه، بي نهايت فاضل، متقى، پرهيزكار و متعبد عالي همت والى نهمت صاحب توكلى نياز بوده. در بخارا كسب فضيلت نموده، (اوحدى بليانى، ۱۳۶۸: ۵۸۹)

عارفى از مريدان شيخ نصيرالدين محمود چراغ دهلى بود كه از سوى وى به امامت جماعت خانقاه برگزيده شد. وى با الهام از سبك ادبى اديب معاصر خود شرفالدين احمد بن يحيى منيرى به گردآورى تعاليم طريقه چشتيه آن گونه كه شيخ نصيرالدين توضيح داده بود، پرداخت و آنها را در ۵۷ نامه تحن عنوان « صحايف السلوك » تدوين كرد. (حاج سيد جوادى، ۱۳۳۰: ۳۵) در عنفوان جوانى به ماورالنهر رفته، در خدمت تجردمنشان بخارا كسب كمال کرده و پس از آن به عراق و سپس به كاشان كه از شهرهاى نيك ايران است بساط اقامت افكنده، به فرموده شهريار عصر و زمان در آن شعر به تدريس مشغول شده است. (امين، ۱۳۶۸: ۵۴۶) تا وقتى كه مير جمال الدين صدر در عهد شاه طهماسب به واسطه اجراى حكم و خواهش نفسانى و تخيلات فاسد شيطانى وظيفه او را قطع کرده است. گفته شده كه وى از غايت همت و علو مرتبت در كنج عزلت به قناعت اشتغال نمود. (اوحدى بليانى، ۱۳۶۸: ۵۸۹)

مولانا آدم (آدم بن اسماعیل بنوری)

معزالدین ابوعبدالله آدم بن اسماعیل حنفی نقشبندی، نامدارترین خلیفه شیخ احمد سرهندی و بنیانگذار طریقه احسنیه نقشبندیه، از سادات حسینی بود. وی شجره‌ی نسب خود را با چند واسطه به امام موسی کاظم (ع) رسانده است. (اقبال مجددی، محمد، ۱۳۷۵: ۱۸)

فاضل مکرم، ارشد اعلم، مولانا آدم، وارث کنوز آدمیت، صاحب رموز محرمیت، جامع حال، مستحضر کمال است. در امور عجیبه و علوم غریبه‌ی دیدیضا داشته. مس وجودش از کیمیای وصال زر شده، روح و نفس و جسدش در بوته تجرید و کوره توحید، آب و مذاب گردیده، به طرح اکسیر معرفت موفق گشته. از جمله حکمای طلبه‌صنعت اکسیر و زمهری کاملان صاحب تدبیر است. در وادی صنعت سخن بسیار گفته است.

(اوحدی بلیانی، ۱۳۶۸: ۴۴۹) نخست در ملتان به جمع شاگردان حاجی خضرخان افغان بهلول پوری، خلیفه احمد سرهندی، پیوست و سپس به سفارش او در زمرة مریدان احمد سرهندی درآمد. (اقبال مجددی، محمد، ۱۳۷۵: ۱۸) زادگاهش شهر بنور در نزدیکی سرهند پنجاب است. شاه جهان که از کثرت مریدان و احتمال آشوبگری آنان نگران شده بود، وی را به مکه تبعید کرد. سخنرانی‌های شیخ در آن شهر مناظرات بسیاری را در باب مسئله ایمان برانگیخت. مولانا آدم مولف رسالات صوفیانه مهمی است: ۱-

نکات الاسرار ۲- خلاصه المعارف ۳- مجموعه‌ای از تاملات اشراقی با عنوان «

ملهمات»

۴- مرید و جانشین روحانی او محمد امین بدخشی که شیخ را در زیارت شهرهای مذهبی

همراهی کرد، سخنان شیخ را تحت عنوان «نتایج الحرمین» ضبط کرده است. (حاج

سید جوادی، ۱۳۳۰: ۱) ۵- تفسیر سوره فاتحه که محمد امین بدخشی این تفسیر را بر

اساس دست‌نوشته‌های مولف مرتب کرده است. ۶- صلوه ملهمه شیخ عمر چمکنی

پیشاوری، این اثر را از یحیی اتکی، شیخ معروف سلسله احسنیه آدمیه شنیده و به

رشته تحریر درآورده است. ۷- مکتوبات، مجموعه‌ی ۱۵۵ نامه که شیخ در مدت

اقامتش در حرمین شریفین به برخی از دوستان و مریدان خود نوشته. ۸- نظم النکات،

مثنوی عرفانی که شیخ آن را در خلاصه المعارف و نکات الاسرار نقل کرده است. ۹-

وضوح المذاهب، درباره ۷۳ فرقه اسلامی. (اقبال مجددی، محمد، ۱۳۷۵: ۱۸)

شیخ الاسلام ابوالنصر احمد جام

شیخ الاسلام ابونصر احمد جام که سرمست جام وحدت و سرخوش باده محبتش می خوانند، از اولاد جریر بن عبدالله جبلی، صحابی و مرید و خلیفه شیخ ابوسعید بن ابوالخیر است. رتبه کمالاتش عالی و مرتبه خرق عاداتش متعالی، صدر آرای ایوان حقیقت و جلوه پیرای میدان طریقت، اصحاب عرفان را پیشوا و ارباب ایقان را مقتداست. ولادت باسعادتش در سال ۴۴۱، و وفات شریفش در سال ۵۳۶ است. (گوپامای، ۱۳۸۷:

(۴۲-۴۳)

شیخ نجم‌الدین خوارزمی قدس سره (شیخ نجم‌الدین کبرا)

شیخ نجم‌الدین احمد بن عمر الخیوقی الخوارزمی، قطب‌العارفین و زین‌الواصلین، را از آن جهت نجم‌الدین کبری گفته‌اند که در اوان تحصیل با هر که مباحثه می‌کرد بر وی غلبه می‌کرد. کنیت ایشان به فتح جیم و نون مشدده ابوالجناب است، گفته شده این کنیت را در خواب از حضرت ختمی مآب (ص) دریافت کرده است. (هدایت، ۱۳۸۵: ۲۸۲-۲۸۱)

سلسله اکثر اکابر صوفیه به شیخ نجم‌الدین منتهی شده، و منهج وی اشرف طرق است. رایت و ولایتش از فرش بر عرش رسیده، طنطنه هدایتش بر عرش و فرش چیچیده، مستان شراب فیض او همه واصلان حریم جاودانی و باده‌نوشان بزم ارادتش همه دریاکشان عالم معانی‌اند. شهادتش را در نیشابور، هنگام عبور سپاه چنگیزخان دانسته‌اند. (اوحدی بلیانی، ۱۳۶۸: ۴۳۵-)

(۴۳۴)

عبدالحق محدث دهلوی

عبدالحق محدث دهلوی در زمان اکبرشاه در سال ۱۰۵۲ به دنیا آمد. از بخارا به دهلی مهاجرت کرد. در نوجوانی به مکه رفته و تحصیل علم پرداخته است. گفته شده قریب صد کتاب از وی به جای مانده است، که تعدادی از آنها عبارتند از :

۱- مدارج نبوت» ۲- « اخبار الاخیار»، شرح حال دویست و سی و هشت عارف

هندی. ۳- « ذکر الملوک» یا « تاریخ حقی»، مربوط به وقایع زمان محمد غوری تا

عصر اکبرشاه. (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۳۴۹)

معصوم سرهندی، محمد

۲- مردی عارف از فرقه نقشبندی بود، طرفداران بسیاری داشت که به شدت تحت تاثیر

افکار او قرار گرفته بودند. محمد معصوم به شدت مانند پدرش، مجدد الف ثانی از

طریق نامه نگاری به نصیحت و پند پرداخت، این مجموعه به نام « مکتوبات محمد

معصوم » برجای مانده است. (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۵۷۷)

کشمی بدخشانی، محمد هاشم

زادگاهش کشم، قصبه‌ای در منطقه بدخشان بود، در دوران حکومت جهانگیر به عنوان شاعری مشهور می‌زیست. از آنجایی که سیر و سلوک و سفر در بلاد مختلف اسلامی در میان عارفان علمی، مذهبی و روحانی به شمار می‌رفت، او نیز با وفاداری و ایمان کامل به انجام آن پرداخت و سرانجام در سرهند، در خانقاه شیخ احمد سرهندی (کسی که به جهت فعالیت‌های اصلاح‌گرایانه‌اش لقب مجدد الف ثانی / مصلح هزاره‌ی دوم یافته بود) سکنا گزید. شیخ احمد وی را با اصول اعتقادی فرقه نقشبندی آشنا ساخت.

از آثار هاشم است:

۱- زبده المقامات» در باب مرشدان فرقه نقشبندی؛ خصوصاً شیخ احمد

۲- «سنما القدس» در باب همان موضوع. (حاج سید جوادی، ۱۳۳۰: ۴۷۱)

۱-سیر احمدی؛ در مناقب شیخ احمد سرهندی، این کتاب در دوران حیات شیخ تالیف شد و به نظر وی رسید؛ اما دست‌نوشته‌های آن به سرقت رفت.

۲-حضرات‌القدس ۳- مجمع‌الاولیا؛ تذکره‌ای است در احوال حدود ۱۵۰۰ صوفی ایرانی، عرب و اهالی شبه قاره ۴- سنوات‌الاعتقیا؛ در تاریخ درگذشت مشایخ طریقت از حضرت آدم تا زمان مولف همراه با شرح مختصری از احوال آنان در یک مقدمه و ۱۱ باب ۵- وصال احمدی؛ در ذکر کرامات قبل و پس از وفات احمد سرهندی ۶- کرامات‌الولیاء؛ در اثبات کرامات پس از مرگ ۷- روائح؛ در بیان اصطلاحات صوفیه و اعمال‌قادریه و نقشبندیه.

مهمترین ترجمه‌های او عبارتند از:

۱-مقامات غوث‌الثقلین؛ ترجمه بهجه‌الاسرار در مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی تالیف نورالدین علی بن یوسف.

۲-ترجمه فتوح‌الغیب؛ اثر عبدالقادر گیلانی که بدرالدین آن را به فارسی برگردانده است.

۳-ترجمه روضه‌النواظر؛ این کتاب در مناقب عبدالقادر گیلانی نوشته شده و مترجم، آن را نیز به فرمان دارالشکوه به فارسی برگردانده است.

۳- ترجمه تفسیر عرائس البیان؛ اثر روزبهان بقلی، بدرالدین یک چهارم این کتاب را به فارسی برگرداند و باقی آن به سبب پرداختن او به حضرات القدس به انجام نرسید.

(اقبال مجددی، محمد، ۱۳۷۵: ۸۲۸)

خاوند محمود؛ ملقب به « حضرت ایشان »

عارف و صوفی مشهور نقشبندی، فرزند میر سید شریف، پسر خواجه ضیاءالدین از سادات خوارزم در سال ۹۷۴ ق / ۱۵۶۶ در بخارا متولد شد. از جانب پدر به خواجه علاءالدین عطار و از سوی مادر به خواجه بهاءالدین نقشبند، موسس طریقه نقشبندیه می‌رسد. تحصیلات مقدماتی را از پدر و دیگر علوم متداول را در مدرسه سلطانیه بخارا فراگرفت. در جوانی دست ارادت به خواجه محمد اسحاق سفیدکی / ده بیدی، از فرزندان خواجه احمد کاسانی داد و از وی اجازه ارشاد و خرقة خلافت گرفت. چندی در و خش از توابع بلخ اقامت گزید و در آنجا با قاضی ترسون، عارف طریقه نقشبندیه و ملا اکبر شبرغانی دیدار کرد، سپس به بخارا کوچید و ۲ سال در آنجا در مقام صوفی و واعظ آوازه‌ای بلند یافت. وی پس از مرگ عبدالله خان، عازم کابل و حدود ۲ سال در باغ سبز کابل اقامت داشت. سپس به کشمیر رفته در سرینگر مسجد و خانقاهی به نام خانقاه فیض‌شاه نقشبندیه تاسیس کرد و در آنجا مستقر شد، و در آنجا قرآن، حدیث، فقه، تفسیر و دیگر علوم عقلی و نقلی و رایج آن زمان به فارسی و عربی تعلیم داده می‌شد. در کشمیر به سبب اوضاع مذهبی و اختلاف میان شیعه و سنی ظفرخان والی کشمیر، از شاه جهان خواست تا وی را از کشمیر تبعید کند.

آثار وی عبارتند از:

۱- رساله محمودیه؛ به زبان فارسی، تنها اثری است که از تالیفات منسوب به وی برجای مانده است. این اثر در ۱۰۲۵ق/ ۱۶۱۶م، در موضوع ذکر و اوراد و نیز درباره شجره نسب وی تا حضرت محمد(ص) تالیف شده است. خواجه وفایی نقشبندی، در ۱۱۲۶ق/ ۱۷۱۴م، ذیلی بر این کتاب، مشتمل بر شرح احوال حضرت ایشان تالیف کرد.

از وی کتابت دو نسخه نیز به ادگار مانده است:

- ۱- قرآن مجید، که در اختیار خانواده عبدالقدوس گنگوهی در هند است.
- ۲- کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری با تاریخ کتابت ۱۰۱۴ ق / ۱۶۰۵م، با حواشی عبدالغفور لاری. (اقبال مجددی، محمد، ۱۳۷۵: ۱۸۴-۱۸۳)

ملا محمد کشمیری

از فحول فضلا بود، طبعش جامع فنون و آداب را قانون، بعضی وی را سرآمد فضلا دانسته اند. در اصفهان سکنا داشته، و به سبب سرکشی و غنای طبع به بدخویی شهرت داشته است. در سال ۱۰۸۳ فوت شده. گاهی رباعی می گفته است:

ای گل که نه بوی از تو پیدا و نه رنگ
از شوق جمال تو بود هر آهنگ

دورم از تو بسان ظلمت از نور
هستی در من مثال آتش در سنگ (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۲۴۴)

تاج‌الدین عثمانی، ابن زکریا بن سلطان نقشبندی

صوفی ہندی از فرقة نقشبندیہ، متوفی در مکہ.

آثار وی عبارتند از :

۱-نفحات الایہ فی موعظہ النفس الزکیہ

۲-جامع الفوائد

۳-تحفۃ السالکین فی ذکر تاج العارفین

۴-رسالہ فی طریق السادہ النقشبندیہ

۵-الصراط المستقیم

۶- تعریب الرشحات و النفحات (تہامی، ۱۳۸۵: ۷۱۹)

حبيب عجمى

از مشايخ قديم صوفيه و از شاگردان حسن بصرى و استاد داود طائى (تهامى، ۱۳۸۵: ۸۸۳)

حسن بصری، حسن بن یسار، ابوسعید

از بزرگان تابعین، اهل بصره و امام مردم آن شهر و از علمای زاهد و بسیار فصیح و سخنور. وی در مدینه متولد شده و تحت سرپرستی امام علی (ع) نشو و نما یافت. پدرش از ایرانیان اهل دشت میشان و از موالی انصار بود. داستانها و روایات بسیاری درباره وی و سخنان حکیمانه و زاهدانه او در کتب ادبی، دینی و تاریخی وجود دارد. بیشتر شیعیان او را منحرف از امام علی (ع) می دانند و بر او مطاعن بسیار وارد می کنند و جمعی نیز وی را از دوستداران آن امام می شناسند و مخالفت او را با معاویه در مسئله خلافت یزید ستایش می کنند. صوفیان او را راس صوفیه اسلام و نخستین کسی که خرقه بر تن کرد دانسته اند. وی کتابی با عنوان « فضائل مکه » دارد. (تهامی، ۱۳۸۵: ۹۴۰)

فصل دوم

گلچین تحفة المعصوم

شه کونین یعنی شیخ احمد

کز و تجدید شد دین محمد

صلی الله علیه و سلم

گل چین

تحفة المعصوم

برای برادران اسلام

فرزندان مبارک جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- حضرت قدوة الاوليا جناب شيخ محمد صاحب صادق رضيه الله

۲- حضرت فازن الرحمه جناب شيخ محمد سعيد صاحب رضيه الله

۳- حضرت عروة الوثقى جناب امام محمد معصوم صاحب رضيه الله

۴- حضرت شيخ محمد اشرف صاحب رضيه الله

۵- حضرت شيخ محمد فرخ صاحب رضيه الله

۶- حضرت شيخ محمد عيسى صاحب رضيه الله

۷- حضرت شاه جيو شيخ محمد يحيى صاحب رضيه الله

از كتاب مبارک عمدة المقامات نقل شد محمد غروى

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حضرت قطب زمان قیوم جهان زبده اهل الله حاجی محمد صفی اله قدس سره
فرزند نهم حضرت قطب الاقطاب جناب شیخ حاجی غلام محمد معصوم معروف به
معصوم ثانی رضی اله جناب حضرت میان الباقی قدس فرزند هشتم جناب حضرت
قطب زمان قیوم جهان حاجی محمد صفی قدس سره

بهار در گذرست و شراب کهن ساقی زگلستان صفی ماند یک گلی باقی

فرزندان مبارک حضرت میان عبد الباقی صاحب مبارک رحمه الله علیه
حضرت حاجی غلام حیدر ، حضرت میان غلام صدیق ره، حضرت میان غلام عمر

ره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى نجم المعين خالق الكونين رب العالمين

الذى عزوجل شانه لا مكاناً دائماً برهانه

مالك الملك السموات الريك لم يكن فى الملك شخص شريك

علم الانسان من لوح القلم لولوء المكنون الاسرار القدم

حمد حمد و ثنای بی عدد مر احدى را که دیده باطن موحدان را به مشاهده تجلیات
آفتاب ذات و صفات اقدس خود منور ساخته و فتاحی که مفتاح ابواب حقایق و
دقایق بر کف ضمیر مشکات خوان کارخانه حقیقت نهاده و مالک که گدایان درگاه
جلال حضرت خود را از بارگاه و هو معکم ایمانکم خلعت حضور بخشید و سلطانی
که جنود انفاس شریف اولیا را پاسبان خزاین اسرار و فى انفسکم افلا تبصرون
(الذاریات: ۲۲) گردانیده و قربی که مشام عندلیبان و کعبتان ریاض قرب را به نکهت
گلشن نحن اقرب الیه من حبل الوريد (ق: ۱۵) معطر داشته و بصیری که بصائر بواطن
ارباب بصیرت را به کهل بینش اینما تولو {ا} فثم وجه الله (بقره: ۱۰۹) مکحول نموده و
معشوقی که مجذوبان بیابان عشق را به کمند جذبه من جذبات الحق از رقایم ناسوت
به عوالم لاهوت کشیده و محبوبی که شراب شوق از میخانه ان کتتم تحبون الله
فاتبعونى يحببکم الله (آل عمران: ۲۹) برکام جان بیقراران بادیه ءمحبت فرو ریخته و والی

که نخیل حدایق قلوب ذاکران را از ینبوع زلال فاذکرونی اذکرکم (بقره: ۱۴۷) تسغیه
پرورش داده و مقصودی که محرمان خلوت سرای الانسان سری و ان سره را به
خطاب مستطاب ادعو ربکم تضرعاً و خفیه (آل عمران: ۵۳) بنواخته و حکیمی {که}
سقیمان و سادۀ معصیت را از مشربۀ بمغفرت لا تقنطو من رحمه الله شربت شفا
چشانیده

بسم الله الرحمن الرحيم

صمدا حمد تو گویم که تو فیاض عمیمی تو خداوند معینی تو شفابخش سقیمی

تو جهان دار جهانی بری از کون و مکانی همه اسرار تو دانی که شه ملک قدیمی

تو شهنشاه جلالی تو را نیست زوالی تو منزله زخیالی ملک عرش عظیمی

صمدی اهل نیازی احد بنده نوازی همه را کار تو سازی که تو رحمن رحیمی

به تو قائم همه عالم ز تو شد خلقت آدم ز تو پیدایش خاتم که تو خدا و حکیمی

به همه فیض تو نازل همه را عشق تو در دل

همه در شوق تو بسمل که تو محرور مقیمی(؟)

همه را راه نمایی به همه عقده گشایی تو سزاوار ثنایی که تو غفار رثیم(؟)

بعد از حمد خالق الارض و السموات صلوات به آن شهنشاه سریر کائنات و آن

سرور جمیع مخلوقات و آن گوهر دریای احدیت و آن نور خزاین و احدیت و آن

شهریار کشور جبروت و آن شهبوار عرصه لاهور

صل علی المصطفی انه بدر وصفه شمس الذکی اسمه نور الهدی

اصله نسل الخلیل قوله وحی الجلیل علمه الجبرئیل ان شدید القوی

شمع چراغ سبل راه بر جز و کل شاه سوار رسل پیش رو انبیا

ماه مزمل ثياب شاه فتحنا لوای	بدر رسالت مآب مهر مدثر نقاب
طره او سام قدر ماه رخس والضحی	بر همه او گشته صدر عارض او رشک بدر
جوهر کان حسب گوهر بحر بقا	خواجۀ طه لقب خسرو یس نصب
خوانده درودش ملک گفته خدایش ثنا	جسته چو برق از سمک رفته به اوج فلک
خلد برین کشورش عرش مجیدش سرا	چیست فلک منظرش کیست ملک چاکرش
آب رخ انس و جان نور دل اولی	ای گهر کن فکان در یم لا مکان
ساجد رخسار تو شمس چهارم سما	روح الامین یار تو غاشیه بردار تو
پیک درت جبرئیل تاج سرت هل اتی	عاشق رویت جلیل عابد کویت خلیل
تخت تو صدر جنان چتر تو عرش علا	ملک تو کون و مکان قصر تو هفت آسمان
نجم فلک مضمحل ای مه بیضا لقا	مهر ز رویت خجل قرص قمر منفعل
محو جمال توام ای شه هر دو سرا	من سگ آل توام عبد بلال توام
بر افق لامکان در شجر فاستوی	طیر صفت در زمان شد جبروت آشیان
در نظر اهل لات از کرم کبریا	کرده شق آن نور ذات قرص مه از معجزات
رو به تو آورده ام درد مرا کن دوا	گرچه گنه کرده ام عمر تبه کرده ام
بر شنح(?) نه طباق بر زده رمح لوا	آن شه کران براق کرده گذر زین رواق
عذر ورا کن قبول راه صوابش نما	گشته غیائی ملول بهر خدا یا رسول

شهریاری که مقام محمود بارگاه اوست و سرادق لی مع الله (صحیفه، دعا: ۲، بند: ۱) تخت گاه او و منشور دولت او انا فتحنا لک فتحاً (فتح: ۲) و طغرای رسالت او انا ارسلناک شاهداً (احزاب: ۴۴) فلک جبهه سای خاک درگاهش ملک چاگر آستان عرش استباهش خطبه نبوتش ولکن رسول الله و خاتم النبیین و لوای عظمتش و ما ارسلناک الا رحمہ العالمین و دو جعد غالیه سایش و اللیل اذا یغشی (لیل: ۲) و جمال جهان آرایش و النهار اذا تجلی (لیل: ۳) و آن مخلوقیست که خالق ثنای او گفته و جبرئیل برکان خاک درگاه او رفته خلقت جواهر ارواح به طفیل روح معطر اوست و ظهور وجود اشیا به طفیل وجود مطهر اوست اگر عرش است زیر قدم او فرش است اگر بهشت است حق به طفیل او سرشت است اوست خواجه کونین و رسول الثقلین که طه لقب اوست و یس نسب اوست و هو سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین و محبوب رب العالمین احمد مجتبی محمد مصطفی صل الله علیه و اله و سلم

آنکه سبحان الذی معراج اوست	فوق نه افلاک تخت و تاج اوست
سرور عالم رسول لا یزال	آنکه نامش گفت طه ذوالجلال
من چه گویم وصف آن خیر البشر	قاصر اندر وصف آن عقل بشر
سوره والشمس وصف روی اوست	آیت واللیل نعت موی اوست
اوست سلطان سریر کائنات	شد طفیل او ظهور ممکنات

و رحمت فراوان بر خلفای آن سلطان و بر اهل و بیت آن رحمت عالمیان که زیب و زینت خاندان نبوتند و شמוש مشارق دین ملت اند و حب اوشان باعث نجات اهل عصیان است و اطاعت شان سرمایه هر دو جهان است. و بر صحابه کرام که هر یک نجوم ثواقب افلاک هدایت اند کما قال علیه افضل الصلوه و التحیات اصحاب کالنجوم بایهم اقدیتم اهدیتم(نهج البلاغه:حکمت:۳۸۶) خصوصاً چهار یار برگزیده او که چهار رکن حصار دین اسلام اند و قایم مقام حضرت سیدالانام اند و رهنمای امت اند و بیضای ملت اند که اساس دین به محبت و متابعت اوشان بریاست و سیمای سعادت مندی در جبههٔ محبان اوشان هویداست و هر که بغض یکی از ایشان را بدل گرفت یقین دان که در جهنم منزل گرفت کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله فرض علیکم حب ابوبکر و عمر و عثمان و علی کما فرض علیکم الصلوه و الذکواه و الصوم و الحج فمن ابغض احد منکم لا صلوه له و لا ذکواه له و لا صیام له و لا حج له و یحشر یوم القیامت من قبره الی النار و نعوذ بالله من هذه المذاهب الاشرار اللهم ثبت قلوبنا به محبت حبیبک و نبیک محمد و اله و اصحابه و اهل بینه الی یوم القرار بحرمت محمد و اله الابرار و سلمو تسلیماً کثیراً کثیراً

اما بعده فقیر حقیر خاک قدم درویشان حضرات عالی شان نقشبندیه سر هندیه قدس الله اسرار هم غیاث الدین ابن میرک الجرمی البدخشی نور الله قلبه بنور الذکر والوجدان و زین مصدره باسرار الحقایق و العرفان چنین می گوید که در اوان طفولیت از بسکه این بنده را محبت و

اخلاص تام بفقراى اهل طريقت بود چون عمر بايام بلاغت رسيد اكثر اوقات را بصحبت فقرا
و مطالعه كتب و رسايل مشايخ طبقات رحهمم الله بسر مى بردم بقول الصحبت موثر تاثير
صحبت و مطالعه كتب در دل سرايت کرده شوريدگى بهم رسيد روزى اين حديث شريف در
نظر آمد كه

ترك الدنيا روس كل عباده حب الدنيا روس كل خطيئه (نهج البلاغه: حكمت: ۲۱۹)

اگرچه دران ايام اين فقير درك الفاظ عربى نداشته لاکن از مضمون ترجمه اش كه بخط فرس
رقم نموده بودند دريافتم كه ترك دنيا سر همه عبادت هاست و حب او سر همه خطبات ست
فى مثنوى معنوى

هم خدا خواهى و هم دنياى دون اين خيال است و محال است {و} جنون

آخر دل از محبت دنيا سرد شد و از خانمان بيزارگرديدم و بر نيت طواف بيت الحرام و روضه
منوره سيد الانام عليه الصلواه و السلام آهنگ پرواز مى نمود و برين اشتياق هم كه درين سفر
مبارك شايد بيكجا از دوستان خدا ملاقات ميسرآيد تا به سوى حق جل شانهدايت كند اما
والده و اقربا فقير را نمى گذاشتند كه عزم سفر كند ازين انديشيدند كه مبادا رو بفرار نهد آخر
اين فقير را به متعلقات وابسته نمودند تا بند شده جايى نتواند رفت چون مشيت الله برين بود
كه اين عاصى را از فضل و عنايت خواص الخواص حضرت خود به شرف طواف حرم

شریف زادهم الله شرفاً و تکریماً مشرف سازد و بخدمت یکی از اولیای خود سرفرازی بخشد
تقدیر الله قبض روح آن مرحومه مغفوره بنمود تا که سبب آزادی گردید

پای آزادان نه بندد هرکجای رفت رفت

آخر الامر این بنده ترک وطن مالوفی خود کرده با دو سه رفیق روان شدم در اثناء راه با گروه
خرقه پوش ملاقاتم افتاد، و بر توقع من تشبیه قوماً فهو منهم ملبس بلباس فقیرگردیده و قطع
مراحل و منازل نموده تا بدارالسلطنه لاهور رسیدم، و شبی در منام دیدم که در سقف فلک
روزنه نمودار شد، و دران روزنه زنجیری است آویخته، یکسر بزمین، یک مرد سبزیپوش
محاسن سفید بر سر آن روزنه نشسته و سوی فقیر اشارت می کند که دست در حلقه این
زنجیر بزن، این فقیر دست را در حلقه آن زنجیر مستحکم ساخته ام و آن مرد بجانب خود
کشید، تا بجایی رسانید که خود نشسته بود، و شمس و قمر مع هجوم و نجوم همه در زیر قدم
معاینه میشد، بعد ازان دست فقیر را گرفته بجایی روانه شد، ناگاه ینبوع در نظر درآمد که
جاری از ماء رحیق و برکرانه آن ینبوع حجریست که چون آئینه بغایت مصفا، و در لوح آن
حجر نقش مشابَهت با خمس رجل انسان، و آن مرد فرمود که این نقش قدم حضرت رسالت
پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات است، و این عاصی نزدیک شده قبله نمودم، بعد
ازان غرفی آبی ازان ینبوع آن مرد این فقیر را نوشانید، چنان لذیذ و معطر بود که چون آمیختن
گلاب و انگبین که هنوز کام جان از وی متلذذ است، و در حین نوشیدن این فقیر از خواب

بیدار شده بیکی از دانش مندان این رویداد را اظهار نمودم اوشان چنین تعبیر نمودند که یعنی دست بحبل المتین صاحب سلسله خواهی زد.

که ترا شاه باز توجه از عالم ناسوت به عالم جبروت عروج خواهد داد، و از انگبین ذکر حق جل شأنه شیرین کام خواهد ساخت، و از نکهت گلشن معرفت مشام جانت را معطر خواهد کرد، و از این فرحتی در دل پدید خواهد آمد، چون در اقصای آن بلده مبارک چند درویش صاحب سجاده بودند ملاقات باوشان افتاد و از صحبت اوشان دل حلاوتی نیافت، و اطمینان خاطر نشد، و آن رایحه از حدایق باطن اوشان بر مشام جان نوزید، و آن نازنین مردی که در خواب درآمده بود بصورت هیچکس از ایشان مشابهت نداشت، روزی این فقیر بزیارت مزار پر انوار فیض آثار حضرت خواجه خواوند محمود قدس سره که یکی از نبایر خواجه بزرگ بهالالدین نقشبند مشکل گشا قدس الله سره الاقدس خواستم که رفته سعادت دارین حاصل کنم در مکانی رسیده دیدم که بصورت آن نازنین مردی که در خواب معاینه کرده بودم بزرگی سبز پوشی محاسن سفیدی با جمع از درویشان مراقبه نشسته مستغرق دریای شهودست چون نظر این فقیر بجمال آن ماه جهان افروز افتاد، جذبۀ او در دل مستولی گشت، میخواست نعره زنان رفته خود را در قدم آن ولی انداخته چه ولی که آفتاب نور ولایتش از سطحت فرش تا رفعت عرش علم افراخته و ظلمات کشور هندوستان را بنور ولایت منور ساخته، و قافله سالاریکه، قطع مراحل و منازل طریقت از شاهراه شریعت غرا کرده، و ملک التجاریکه متاع نیستی بسر

منزل فنا فی الله برده، به نقد بقا با الله سودا کرده، و قطبی دبدبۀ قطبیتش غلغله درملایک
سموات افکنده، و غوثیکه کوکبۀ غوثیتش زمزمه در عرصۀ ممکنات انداخته، و عارفی
{که} طوطی فکرتش از شکرستان معرفت زبان گشاده، و محقیقی که عندلیب طبیعتش از
گلستان حقیقت سرانیده، و صاحب تصرفی که رعد توجهاتش شورش در نهاد ذکران لا اله الا
الله بر زده، و صاحب جذبۀ برق جذباتش در جان مجذوبان درگاه آتش در زده، و صاحب
کراماتیکه از قوت کرامات کوه را از جا جنبانیده، از ضرب تصرف زمین را چون موی لرزانیده،
و آئینه ضمیرش از رنگ تعلقات ما سوای الله پرواز یافته، و شاه باز همتش از التفات هر دو
جهان رخ برتافته، و عنقای دلش بر فضای قاف اقالیم جبروت آشیان کرده، و همای روحش بر
اوج عوالم لاهوت طیران نموده، باز خلعت حضور یافته بر هدایت خلق، و از برای تکمیل ما
ناقصان از غیب الغیب بعالم شهادت نزول فرمود، نظم شهسوار دین و ملت شرع قاع
ذوالجلال، هادم بنیان بدعت مهدی اهل ظلال، غوث عالم قطب اعظم نجم ثاقب کان فیض،
کهف جمهور اکرم کعبه ارباب حال، مهبط انوار یعنی شاه معصوم ولی، قطب گردون هدایت
بحر علم حال قال، خسرو ملک طریقت آفتاب خافقین، زبده ءاولاد احمد قدوۀ اهل کمال،
خضر راه سالکان عرش معروف آنکه بود، خاک کوی آستانش رشک ینبوع زلال، بعد دور
صبغت الله هیچ شاهی کس ندید، بر سریر دل بسانش صاحب جاه جلال القصه این گنه کار در
خدمت آن بزرگوار بحکم یا ایها الذین آمنو توبو الی الله توبتہ نصوحا (تحریم: ۸) از گناهان تائب

گردیده و رشتۀ جان را بسلسهء همایون آن قطب الاقطاب که پیوسته بود بسلسله الذهب ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله (فتح: ۱۰) محکم کرده به موجب امر و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خفیه (اعراف: ۲۰۴) تلقین ذکر بطریق خفیه تعلیم گرفته در شهد خانه الا بذكر الله و تطمئن القلوب (رعد: ۲۸) بانگبین اسم ذات و نفی اثبات کام جان را شیرین نموده تا مدت چند سال یعنی دوازده سال در غاشیه برداری خدام علیه عتبه آن فلک جاه و بخاک رومی آن آستانه سپهر استباه استقامت ورزیده و از لوامع بیضای باطن فیض موطن آنجناب در خورد نصیب اتبعه اقتباس در گوش کردم نظم،

غلام حلقه در گوش در پیر خراباتم که غرق نور گشتم تا نمودم سجده پایش را از برکت انفاس مسیحا اثر آن قطب الارض و السماء و از روایح نفایح توجهاتش این دل مرده زندگی بهم رسانید، تا آنکه بوائی(?) این گنج باو تعلق یافت، که هر لآلی اسرار غیبی که از دریای موج مکاشفه ایشان بساحل بیان می افتاد، و هر جواهر لا ریبی که از معدن جبال شوامخ خوارق ازو عیان میشد، این فقیر حقیر آن را داخل خزینه حفظ کرده پاسبانی می نمودم، اما از قلت بضاعت طاقت نداشتم این جواهر خوارق را در بازار رقم در ارم، و با صراف قلم سپارم، تا شبی در منام بعد از رحلت آن مرشد الانام در بلده لاهور پس از معاودت طواف حرمین شریفین زاد هما الله تعظیماً و تکریماً دیدم که آن عالیحضرت با جمیع از اولیای کرام در مقامی تشریف دارند، و این فقیر را نزدیک خود طلبیده بر نهان در بار شکر نثار خود

عنایت فرمودند که ما ترا نسخه کمالات خود میدانیم چنانچه قبل از رحلت خود هم بکرات اینچنین عنایت میکردند و چند اوراق مسوده بر دست این فقیر داده بودند و فرموده بودند این مسودات بیان کمالات ماست، این را جمع ساز، فقیر معروض داشتم که در خود استعداد آن نمی بینم، آن جناب دست مبارک خود را بر صدر این فقیر مساس نموده گفتند که شما شروع کنید حق سبحان تعالی جل شانه استعداد این خواهد داد، مرتبه دوم دیده شد که آن عالیحضرت بمعنی حضرت خضر علیه سلام در یک شهری نشسته اند فقیر را چنان جذب در دل مستولی شد که خود را برداشته بر زمین میزد، و از کثرت شوق اشک از دیده میباریدم، بعد از فراغ جذبۀ حضرت خضر علیه سلام فرمودند که بر تو برخی از جوهر کمالات مرشد خود در سلک عبارت آری و در قید کتابت درآری تا جمع از طلاب مستفیض و بهره ور گردند، سوم مرتبه در واقعه نمودند که بیابانی را تمام قراطیس فرو گرفته و این فقیر به سوی هر قرطاس می نگریست مرقوم باحوالات و کمالات آن قطب الاقطاب بود، بعد از این واقعات اندیشه در دل پیدا شد که مبادا پی نافرمانی امر پیر شود ازین جهت با وجود این کم بضاعتی دست بتصنیف این کتاب نهادم استعین من الملک المستعان و طلبه من التوفیق و بر نام این کتاب کعبت دل و عندلیب هزار دستان چنین مترنم میگردد، این نامه فتح مخزن مکتوم است، موهوب حق و عطیۀ قیوم است، الهام بوقت صبح از قیب رسید، کاین نسخه بنام تحفۀ المعصوم است، وین تحفۀ المعصوم مشتمل بر ده تحفه است

تحفه اول تیمناً و تبرکاً در بیان کمالات و کرامات اجداد حضرت ایشان قدس الله اسرارهم که این فقیر از هزار هزاران خوارق شمه ای در بیان کیفیت و بشارت و ولادت حضرت ایشان اظهار مینماید

تحفه دوم که اجداد بزرگوارش بشارت داده بوند تحفه سیوم در بیان ارادت و بیعت و خرقة خلافت یافتن حضرت ایشان از پیر بزرگ وار خود تحفه چهارم در بیان توبه دادن مریدان و در بیان سلوک و طریقه حضرت ایشان تحفه پنجم در بیان کمالات قدسیه حضرت ایشان و اظهار حقایق و معارف و موعظه از برای مریدان و پیر کامل را شناختن و از پیر کاذب اجتناب نمودن تحفه ششم در بیان آنچه که رویداد راه حرمین شریفین زاد هما الله تشریفاً و تکریماً بحضرت ایشان شده است تحفه هفتم در بیان مقامات و کرامات حضرت ایشان تحفه هشتم در بیان کمالات فرزندان و خلفاء حضرت ایشان تحفه نهم در بیان کیفیت این فقیر و خرقة خلافت یافتن، تحفه دهم در بیان احوالات و ارادت که این فقیر را در راه حرمین شریفین زاد هما الله تعظیماً و تکریماً بظهور آمده است

تحفه اول تیمناً و تکریماً در بیان اظهار کمالات و کرامات اجداد حضرت ایشان قدس الله
تعالی سره ارواحهم

بدانکه ای سالک راه طریقت باین کمالات که حضرت ایشان ها ظهور فرموده اند، خصوصاً
امام ربانی غوث صمدانی مجد و الف ثانی^۱ { تولد حضرت مجدد الف ثانی علیه رحمه بتاریخ
۱۴ ماه شوال سنه ۹۷۱ هجری شب جمعه بوقوع آمده وفات آن جامع الکمالات در یوم
چهارشنبه ۲۹ ماه صفر المظفر سنه ۱۰۳۴ هجری بعمر شصت و سه ساله گی در سرهند {
قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از اصحاب کرام و تابعین عظام رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین هیچ یکی از اولیا باین کمالات ظهور ننموده اند، چنانچه از رسایل و کتب ایشان هم
میگردد، چون حضرت مولانا خواجه هاشم کشمی که کی از خلفای کرام مجدد الف ثانی قدس
سره بودند، در مقامات خود آورده است که حق سبحان و تعالی ایشان را مجدد منور الف ثانی
گردانیده بود و این معنی را بکرات بآن حضرت الهام فرموده و بانشای آن امر نموده اند،
چنانچه خود در چند مکتوب بآن فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظیم باید که بخصوصیات
علما ممتاز بوده، و باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته، آنجا که نگارش نموده اند، ای
فرزند این آن وقت است که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است، پیغمبر
الوالعزم مبعوث می گشت، و ابنای شریعت جدید می گردد و در این امت که خیر الامم است،

^۱ در حاشیه آمده است

و پیغمبر ایشان خاتم المرسل علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند، و بوجود علماء از وجود انبیا کفایت فرموده اند، لهذا ابر سری ماتیه (؟) از علماء این امت مجدّی تعیین مینمایند که احیاء شریعت فرماید، علی الخصوص بعد از مضی الف که در امم سابقه بعث پیغمبر الوالعزم است بهر پیغمبر دران وقت اکتفا ننموده اند، درین طور وقت عالم عارف تام المعرفت ازین امت در کار است که قایم مقام الوالعزم امم سابقه باشد، نظم

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد (حافظ)

پیر بزرگ وار ایشان که حضرت خواجه باقی با الله ولی سمرقندی بود که مرقد مبارکش در شاه جهان آباد است، اکثر درباره مجدّ الف ثانی قدس سره میفرموده اند که شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن او گم اند، و دیگر نگارش فرموده اند که قدوت الاولیا شیخ الاسلام انصاری قدی سرّه فرموده اند من مرید خرقانی ام، اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مریدی من کردی، یعنی حال ما با شیء چنین است، مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت نکرده ایم، حق سبحان و تعالی از فضل و عنایت هیچ کوچه را ازین نماند، الا که مجدّ الف ثانی قدس سرّه را بران عبور دادند و از نیت علیه سریان و معیت و احاطت و جدت و تشبیه و تنزیه و اسرار اینجهانی و آنجهانی و وجوبی و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانید ایشان را، چنانچه خود اشاره نموده اند در مکتوبات

قدسیه خود، و ازان جمله است آنکه حضرت خاتمیت علیه الصلوات و التحیه ایشان را مجتهد علم کلام ساخته، و به بشارت آن نواخته، چنانچه خود بیان آن در مکتوب قدسیه کرده اند، و بر ناظران علوم ایشان صدق این مدعا مستور نیست و مجتهدان کلامیه ایشان را حضرت مولانا خواجه هاشم کشمی قدس سره از دفاتیر مکتوبات و رسایل، متبرکات برآورده علیحده رساله ساخته اند، ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت داده اند، با آنکه علوم که تو گفته‌ای و تحریر نموده‌ای همه از ماست و گفته ماست الحق ینطق علی لسان عمر این را دلیل است بیت این همه آواز ما از شه بود
گرچه از حلقوم عبدالله بود

ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت را دیدم که در محله ما فرود آمده، چنانچه کاروانی در سرای فرود آید، و ازان حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت رسید که فردا چندین هزار کس بشفاعت تو بخشیده خواهد شد، حضرت خواجه هاشم کشمی قدس سره در مقامات خود آورده‌اند که میان من و عزیزی روزی مشاجرت رفته بود به تقریب این معرفت حضرت مجدد که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلته بین البحرین آن عزیز گفت اینچنین معامله عظیمی به محدث از سرور دنیا و دین می بایست که بوقوع می آمد، چنانکه به مهدی موعود علیه الرضوان وقوع یافته، من به او گفتم که از کجا در احداث اشارت باین وارد نشده باشد و ما را اعلم باین همه احداث ثابت نیست آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در احداث پیش من است و کم حدیثی ازو بیرون رفته باشد بیا تا بهم در باب

فضایل امت جستجو کنیم، و دران کتاب دو حدیث بیرون برآمد که دلالت تمام داشت باین مدعا، این دو حدیث که در جمع الجوامع شیخ سیوطی مستور است اغلب است که شان حضرت مجدد است قدس سرّه کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون فی امتی رجلٍ بین سلطانیین جابرین اسم یواضی اسمی یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا ___ و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون فی امتی رجلٍ یقال له صلّته بین البحرین یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا _ زیرا که حضرت مجدد الف ثانی قدس سرّه میان اکبر و جهان کبیر که هر دو پادشاهان جابر بوده اند، و نام مجدد الف ثانی قدس سرّه العزیز شیخ احمد بود، پس راست آمد که ایشان در میان پادشاهان جابر بودند، و نیز در میان دو دریا سکونت داشته‌اند که نام یک دریا لودیانه ست نام دوم جمنه سرهند که وطن شریف آن امام ربانیست بین هذالبحرین است و نام شریف او موافق نام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که احمد است موافق بود والله اعلم بالصواب، و حضرت با وجود دوام ارادت آوردن خلایق که زیاده از هفت صد هزار کس بآن امام ربانی ارادت آورده بودند، با وجود آن دربار هر دم و ساعات در لیل و نهار از کمالات استتار از هزاران هزار سرّ از اسرار در خورد فهم حضار اظهار می نموده اند آنهم بعد از استخاره ها و به تاکیدها مامور از درگاه باری تعالی جل شانه می شده‌اند روزی آن امام ربانی در حلقه مراقبه بوده اند، با انکسار و دید قصور اعمال رفته اند که من که ام و کیستم و چه خاکم که این قدر خلایق مرا بزرگ دانسته اند، و ارادت آورده اند درین انکساری و دید قصور بودند

که ندایی در رسید و باین خصوصیت نواخته شدند که یا احمد یا غفرتُ لک لمن توصل بک
الی واسطته بغیر واسطه الی یوم القیامت یعنی بخشیدم ترا و آنها را که مرید تو یا مرید فرزندان
تو و خلفاء تو شده‌اند و خواهند شد تا روز قیامت اگرچه الهام اولیا ظنیت امید است که این
ظنی باشد که راست یقین گردد نظم

نبی نیست لیکن برنگ نبی
بجوشد ز کونین هزاران ولی

نگین گشته در حلقه اولیا
چو در انبیا خاتم الانبیا

آن امام ربانی را تولد در سال نه صد و هفتاد یک بوده است، بعد تکمیل علوم معقوله و منقوله
و حصول پایه توفیق و مولویت مشغل درویشی و سلوک باطن در طریقه قادریه و کبرویه و
چشتی یه در خدمت والد بزرگ وار خود مشغول شده‌اند، و بمرتبه قطبیت و فردیت و ارشاد
رسیده اند بعد از رحلت پدر بزرگ وار خود باراده حرمین شریفین زاد هما الله تشریفاً و
تکریماً برآمدند و در دارالخلافة جهان آباد حرس الله عن الآفات بخدمت قبلته العارفین و
قدوت العاشقین خواجه بیرنگ حضرت خواجه باقی بامر الله ولی ثمرقندی که یکی از اقطاب
و اوتاد طریقه نقشبندیه بودند قدس الله تعالی ارواحهم رسیدند، و کعبه مقصود را در طریقه
نقشبندیه در آنجا درآغوش کشیدند، بجایی رسیدند که کارخانه ارشاد بایشان تعلق یافت، و
سایر اصحاب عالیجناب خود را بایشان سپردند، هزاران هزار اسرار و حقایق و معارف از
ایشان بظهور آمده است دو سال بعد پیر بزرگ وار خود بر مسند قطبیت و غوثیت و ارشاد و

اکمال اکتفا فرمودند، بسا تشنه لبان را بزال معرفت و سر حقایق هدایت و سیراب گردانیدند و دبدبه آن حضرت بمشرق و مغرب رسید، اکثر بلاد معموره عالم بقدم خلفاء آن حضرت بهره ور گردیدند، بتاریخ هزار سی چهار عین سرچشمه انوار وصال شدند، و فرزندان فلک مرتبه آن امام ربانی که هر یک آفتاب علم و عمل است، و خلفا و اهل کمال او که هر یک غواص کبار اسرار و انوار حق بوده اند و هر کدام در علوم ظاهر و باطن علامه دهر بوده اند و هستند، از ان وقت تا ایندم کتب در احوال آن حضرت به تفصیل نوشته اند و مکتوبات قدسیات کلام فیض انجام آن حضرت امروز اشهر و اجمع و اشق و انفع کتب صوفیه است، و مشاهیر خلفاء ایشان زیاده از هفت صد هزار کس در عدد بوده است، ما بین آنها سه صد تن مولوی و مصنف بوده اند در علوم باین تفصیل میرزا محمد نعمان، و شیخ حمید الدین بنگالی، و شیخ عبدالحی بستی، و شیخ نورمحمد بستی، و شیخ حمید الدین احمد آبادی، و شیخ دادمیر بیابان گرد، و مولا غاری گجراتی، و خواجه محمد کشمی، و مولانا خواجه هاشم کشمی، و شیخ میر صورتی و مولانا سید باقر مانکپوری، و مولانا شیخ عبدالهادی بدوانی، و شیخ طاهر جنپوری، و شیخ بدیع الدین برهان پوری، و سید شاه محمد سارنک پوری، و مولانا شیخ آدم بنوری که شخصیت او حاجت به بیان نیست، و مولانا بدر الدین سرهندی، و مولانا نور الدین سرهندی، و شیخ خضر بهلول پوری، و شیخ محمد، و مولانا فرخ حسین، و شیخ طاهر لاهوری، و مولانا شیخ عبدالکریم برکی، و شیخ عبدالکریم ابدالی، و مولانا احمد، و مولانا یونس سمرقندی، و

مولانا صادق کشمیری، و خواجه محمد اشرف کابلی، و مولانا صدیق بدخشی، و خواجه صالح کولابی، و مولانا یارمحمد بدخشی ناظم شرح وقایه، و مولانا یارمحمد تالقانی، و میر محمد صالح نشاپوری، و مولانا حاجی محمد دکنی، و مولانا زین العابدین دکنی، و مولانا یوسف کشمیری، و مولانا عبدالغفور سمرقندی، و شیخ طبری شافعی المکن، و شیخ قربان غازی، و مولانا سفی احمد رومی حنفی، و شیخ عبدالعزیز مغربی مالکی، و شیخ احمد استنبولی حنفی مدقق، و شیخ عثمان نمیی(؟) شافعی، و شیخ محمدابن حجر هاشم المکی، قدس الله تعالی ارواحهم و این کتاب گنجایش آنها ندارد که تمامی نام های شریف خلفاء حضرت مجدد و منور الف ثانی مرقوم گردد، هر که شوق شنیدن نامهای شریف خلفای آن امام ربانی دارد به مکتوبات قدسیه ایشان رجوع کند، چون شمه ای از احوالات ایشان شنیدی بعضی از خوارق او نیز بشنو، با وجود استشار وسیع بلیغ داشتند چنانچه در مکتوبات قدسیه خود مرقوم نموده اند که درویش ولایت عبارت از فنا و بقاست که خوارق و مکشوف از لوازم آن است قلت او از کثرت، لیکن نه، هرکه خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل بود، مدار کثرت خوارق بر دو نوع است یعنی بر دو چیز است، در وقت عروج بلندتر رفتن، و در وقت نزول کمتر فرود آمدن، بلکه اصلاً عظیم در ظهور کثرت خوارق قلب نزول است از جانب عروج بهر کیفیت که باشد، زیرا که بصاحب نزول به عالم اسباب فرود می آید وجود مربوط باسباب می باید و فعل مسبب الاسباب را در بین پرده اسباب می بیند، و آنکه نزول نکرده

است یا نزول کرده باسباب نرسیده است، نظرش بر فعل مسبب الاسباب است زیرا که اسباب
بتمام از نظرش مرتفع گشته است، لاجرم حضرت حق سبحان و تعالی بمقتضای ظن هرکدام
با هرکدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب مهیا می سازد و حدیث انا عند ظن عبدی
شاهد این معنی است، تا مدت هایی بخاطر میخاید که وجه چیست که اولیای اکمل این امت
بسیارگذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر
گشته از هیچ کدام آنها ظهور نیافته، آخر الامر حضرت حق سبحان و تعالی سر این معما را
ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر است، و در جانب نزول در
مقام روح فرود آمده اند که عالم اسباب بلندتر است، مناسبت این مقام

حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس سرهما منقول است که روزی خواجه
حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریایی استاده بودند و انتظار کشتی می بردند که از آب
بگذرند، درین اثناء حبیب عجمی رسید و پرسید که چرا استاده اید، گفت انتظار کشتی میبرم
حبیب عجمی گفت چه احتیاج کشتی ست مگر شما یقین ندارید، خواجه بصری گفت تو علم
نداری، حبیب عجمی بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ماند، زیرا که
حضرت خواجه حسن بصری بعالم اسباب فرود آمده بود با وی بتوسط اسباب معامله
فرمودند، و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود توسط باد زنده گانی
میکرد، اما فضل خواجه حسن بصری راست رضی الله تعالی عنه، که صاحب علم است، و

عین‌الیقین را بعلم‌الیقین جمع ساخته و اشیا را چنان دوست دانسته، چه نفس‌الامر قدرت را در پردهٔ حکمت مستور ساخته‌اند، و حبیب عجمی قدس سره صاحب سُکرست یقین بفاعل حقیقی دارد، بی آنکه اسباب را مدخلتی(؟) بود مطابق نفس‌الامر نیست، زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کابین است اما معاملهٔ تکمیل و ارشاد در عکس معاملهٔ ظهور خوارق است میفرمودند که کرامتی که ارباب ارشاد را ضرور است آن است که مرید رشید از خلقی بخلقی برند از مقامی بمقامی و از حالی بحالی گذارند، و مرید سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات مطالعه مینمایند و در خود آثار تصرفات می بینند، و اولیاء الله را برای نمودن دیگران اظهار خوارق هیچ در کار نیست که معاملهٔ ولایت باستتار است، اولیاء الله تحت قبایی انبیاء حبس‌الوحی و عقوبت‌الاولیا اظهار لکرامات و عقوبت‌المومنینُ الفقیر فی الطاعات، و تحریر نموده‌اند که خوارق نه ارکان ولایت است و نه از شرایط آن، بخلاف معجزهٔ نبی که از شرایط مقام دعوت است، لیکن ظهور خوارق برای فضیلت دلالت ندارد، و تفاضل اینجا باعتبار درجات قرب الهی است جل‌شانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بُعد اکثر خوارق از بعض اولیاء این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشیر آن نیامده با آنکه افضل اولیاء بمرتبهٔ ادنای از اصحاب نرسد نظر بظهور خوارق از کوتاه نظریست و دلیل است بر قصور استعداد و تقلیدی شان قبول فیض نبوت و ولایت قومی‌اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن

قوت اصلاً محتاج نگشت، و لهذا اسبق سابقان این امت آمده، ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود چندین آیت باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد، و نیز فرموده‌اند که خوارق عادات بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه مه بذات و افعال واجبی جل و علی تعلق دارد و رای نظر عقل است که به بنده گان خواص و اعلی تعلق دارد که حق سبحان و تعالی جل شاءنه ایشان را بآن ممتاز ساخته است، و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است نوع ثانی شامل محق و مبطل است، زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است، نوع اول نزد خدای تعالی عزّ و جل شرافت اعتباری دارد که باولیای خود مخصوص ساخته است و اعدا را دران شرکت نداده است، و نوع دوم نزد عوام الناس معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم، این معنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از نادانی عوام او را پرستش نمایند و بهر رطب و یابس که او ایشان را بخواند و تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند، بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند، و از کرامات نمی شمردند خوارق نزد ایشان مختصر بنوع ثانی است، و کرامات بزعم این محجوبان بکشف خوارقات و اخیار از مغیبات زهی بی خردان، علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غایب تعلق دارد کدام شر او کرامت بر وی حاصل است، بلکه این علم شایان آن است که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید،

معرفت واجبی است تعالی و تقدس که بشفافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و احترام

شایان بیت

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجیبست

قطب المحققین مولانا بدرالدین که کی از خلفای اکمل مجدد الف ثانی بود در کتاب حضرات

القدس نوشته است که در یکی از مقامات شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس سره دیدم که

فرموده‌اند بعد من هفده تن مثل من و مسمًا باسم من پیدا شوند و آخرین ایشان بعد از هزار

سال ظهور نماید، و او از همه بزرگ‌تر باشد، و نیز در آنجا مسطور است که شیخ ظهیرالدین

که کی از فرزندان شیخ جام است در کتاب رموز العاشقین که آخر عمر پدرم شیخ الاسلام

احمد جام قدس سره بر دست وی ششصد هزار کس توبه کرده‌اند، و از پدرم پرسیده‌اند که

مقامات مشایخ شنیده ایم و کتب ایشان دیده ایم مثل این حالات که از شما ظاهر میشود از

هیچ کدام مشایخ نشده، فرمودند که هر ریاضتی که جمع مشایخ و اولیاء الله کرده‌اند ما در

وقت ریاضت کردیم و بران هم افزودیم حق سبحانه آنچه پراکنده بایشان داد تنها باحمد داد، و

در هر چهارصد سال چون احمد شخصی پدید آید که آثار عنایت حق سبحانه در باب او این

باشد که همه خلق بویند هذا من فضل ربی انگارم این سخن اشارت بوجود مسعود حضرت

مجدد منور الف ثانی ست، زیرا که ارتحال حضرت احمد جام در سنه ٤٠٠٠ هفتاد یک، و

نیز در حضرات القدس مولانا است که در یکی رسایل شیخ بدخشانی نوشته دیده‌ام که در

سلسلهٔ حضرات خواجه گان نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم در سرهند که یکی از شهرهای هندوستان است عزیزی پیدا خواهد شد که بی نظیر عصر خود خواهد بود، افسوس که حیات من تا آن زمان وفا نخواهد کرد که زیارت آن مشرف می‌گشتم، چون در حالات مجدد منور الف ثانی قدس الله سره الاقدس را معلوم کردی، اکنون از کرامات آن امام ربانی بشنوید

نقل است یکی از درویشان صاحب وجد و حال بقصد دیدار فیض الانوار مجدد الف ثانی از دکن عازم گردید، چون به برهان پور دکن رسید عالمی بود مشهور آن شب در مهمان خانه آن عالم نزول فرمودند بعد از ادای عشا عالم از آن درویش پرسید که کدام جانب عزم دارید، او در جواب گفت شنیده‌ام که بزرگی در سرهند روئید است قصد زیارت آن بزرگ دارم، عالم مذکور منکر این طایفه بوده است زبان در طعن ایشان گشود، بناگاه از میان مجلس شخصی از غیب پیدا شد و شمشیری بر دستش برهنه و بر دهن آن عالم بزد و سر از تن او جدا شد، و اهل مجلس که زیاده از صد بودند همه حیران بماندند و حلقهٔ بندگی و اخلاص آن امام ربانی را در گوش جان کردند،

کرامات در حضرات القدس مستور است که درویش صاحب حال بر قصد ارادت سرهند آمد ربع از شب گذشته بود که داخل شهر شده است، بیکی از مساجد در آمده هم سایهٔ مسجد آن درویش را بخانهٔ خود برده و مهربانی نموده در آن اثناء آن درویش از احوال آن امام ربانی استفسار نموده آن بدبخت زبان تعرض گشوده، در حین بی‌ادبی بود که تیغی از غیب پدید

گشته او را پاره پاره ساخت، آن درویش از مشاهده این حال دهشت عظیم یافته بامداد به ملازمت آن امام ربانی مشرف گشت، و همان رعشه و خوف با خود داشت، ایشان مر آن درویش را در آغوش کشیده تبسم نموده گفته اند که، مامضی باللیل لم یذکر با النهار و آن بی ادب را دیده اند که مقطوع الاعضا مرده افتاده است

کرامات در زبده المقامات نیز مسطور است که محمد صادق کابلی بعلت جزام اعاداً با الله منه مبتلا گردیده آشنایان از مجالست و هم کاسه گی او در اکل و شرب اجتناب نمودند، خواجه مذکور را از اجتناب نمودن یاران دل تنگ شده و التجا بسد سینه آورده و در ویژه توجه و عنایت نمود، آن امام ربانی از وفور شفقت و مرحمت مغموم شدند، و در رفع آن مرض توجه گماشتند، و آن مرض را بر خود کشیدند، چنانکه اثر آن از بدن او بیای ایشان منتقل شده بود، یاران اعضای خواجه را دیدند که از آن مرض اثری نمانده بود، از مشاهده آن اگر چه مریدان را و جمیع مردم را اخلاص و عقیده درجه دیگر گرفت، اما از آنکه آن مرض بحضرت مجدد و منور الف ثانی منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند، چون جزع و فزع فرزندان و درویشان را دیدند باز توجه گماشتند، از پای مبارک مرتفع گشت و همه درویشان و فرزندان شاد گردیدند

کرامات حضرت مجدد و منور الف ثانی قدس الله سره الاسرار هم، بقصد سیر و گشت بیابان متوجه شدند روزی در اثناء آنکه از قریه بقریه اخری روند در میان راه آفتاب گرم گردد و از

حرارت هوا و گرد و غبار و تشنگی و ماندگی بر مخدومان و درویشان که پیاده می‌رفتند غلبه نمود، درین میان آن امام ربانی بمولانا یوسف ثمرقندی که یکی از قدمای درویشان است خطاب نموده فرمودند که همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار درویشان را آزار می‌دهد، مولانا معروض داشتند که، چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است، چه حاجت بعرض درویشان است، آن امام ربانی تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرده چیزی در زیر لب گفتند، و قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابری ظاهر گردید، و محازی ایشان و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غبار فرو نشسته متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حالا آنکه آن وقت و وقت باران نبود،

کرامات و نیز در زبده المقامات مسطور است که مال قنطار نیل تا حری(?) در همسایه گی یکی از خویشان آن امام ربانی بسرقت رفت صاحب مال مردی را از اقربای ایشان بدزدی متهم ساخت آن مرد از اهانت فرار نمود، عسس سرهند چون آن را بشنود آن امام ربانی را طلب نمود، و هنوز اشتهار بزرگی آن امام ربانی اظهار نبود، همچنان پیاده با خادمی نزد آن عسس رفتند، آن بی ادب سخنان درشت بر زبان میراند، و ایشان به نضحت تمام جواب میدادند، درین اثناء مولانا طاهر بدخشی رسید بآن عسس شوریده گفت میدانیکه چه کس را طلبیده‌ای، و روزی برین پی او(?) او نرفته بود که میان عسس و گرده آن شهر منازعت عظیم برپاشد و بمحاربه انجامید، آن عسس با جمع اقربان و نوکران ببالاخانه برآمده بود و زیر آن بالاخانه پر

از نطفه اندازان بود، و از برای مصالح حرب نطفها آماده کرده بودند، ناگاه دران نطفه آتش افتاده آن عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش به عدم فرستاد که از مرده آنها هم اثری و نشانی نیافتند،

بی آدب تنها نه خود را خار کرد بلکه آتش در همه آفاق زد

کرامات نقل است یکی از مستدرجین از روی استدراج اکبر پادشا را چنان تسخیر کرده بود که خلاف امر و نهی او نمی توانست کرد، بهر رطب و یابس که او را میخواند بجان فرمان می برد، و بدعت های کثیری در عهد آن جابر شیوع پذیرفت بقول النَّاسِ عَلٰی دینِ ملوکهم فسق و فجور در بین خلق آشکارا شدن گرفت، و ارباب صلاح که از علما و مشایخ و سادات بودند در نظر عوام کالنعام خار و بی اعتبار شدند، بهذا آن امام ربانی قطب صمدانی محبوب سبحانی کاشف اسرار سبع المثانی مجدد و منور الف ثانی قدس الله سره الاقدس چند باری بکرات نامهای، نصحت آمیز از برای استدراج دین متین بآن جابر سست یقین مرقوم نموده ارسال داشتند، آن مستدرج بر پادشاه بد آمده آخر الامر آن جابر در غضب شده ایشان در حضور طلبیده حبس کرد، هفت من شرعی غل و زنجیر در پا و دست مبارک ایشان انداخت، و شش هزار کفرهندو را بر اطراف آن زندان حارس گماشت، و حکم کرده بود که بجز یک مشربه آب که بخوردن کفایت کند زیاده ندهند که تا طهارت سازد، چون وقت نماز میشد غل و زنجیر از دست و پای مبارک فرو میریخت، و دیوار زندان شق میشد، و آن امام ربانی در

مسجد رفته طهارت کرده نماز را با جماعت میگذاریدند، بعد از فراغ نماز باز در محبسه رجعت نموده غل و زنجیر را در دست و پای مبارک خود انداخته بذکر خفیه مشغول شد {ه} می نشست، چون آن کفره هندو که بحراست گماشته بود این کرامات را بکرات معاینه کردند، همه بدولت اسلام مشرف گردیدند، لیکن از خوف آن جابر پنهان میداشتند، تا وقتی که حضرت خواجه مولانا هاشم کشمی قدس سره که یکی از قدمای خلفای آن امام ربانی بود ازان حضرت ارشاد یافته بدارالسلطنه برهان پور از برای هدایت خلق بسوی حق جلت عظمته رفته بود از محبوسی پیر بزرگوار خود استماع نموده و بی طاقت شده به نزد آن جابر آمده و گفت ای بدبخت هیچ میدانی که چه کس را زندان کرده ای، دست از جان و ایمان خود مگر شسته ای، آن پادشاه جابر نیز بر ایشان غضب کرده و فرموده که این ببرید و در پهلوی پیرش زندان کنید، ملازمان پادشاه حضرت خواجه را بی ادبانه کشان کشان بزندان بردند، چون نظر خواجه بر جمال جهان افروز آن امام ربانی افتاد که در زیر غل و زنجیر چون یوسف آسا زندان را منور ساخته، آه سوزان از دل بریان برکشید، و اشک خونین از دیده حق بین باریدن گرفت، و گفت که مرا توقع و ترصد آن بود که اگر بجلال عمرآسا جانب آفتاب می نگریتید ضیاء از وی زائل میشد، و تعجب این است جابر هنوز بدوزخ سرنگون برفته است، مجدد و منور الف ثانی قدس سره تبسم نموده گفت، که ای برادر این زندان نیست بر ما بلکه بوستان است، و این مقام را مقام رضا می گویند، بیچاره اکبر چیست که ما را زندان کند این همه

کرشمه‌های محبوب ست، حضرت مولانا خواجه هاشم نعره مستانه وار برکشید و گفت مرا طاق‌ت این نیست و کلاه از سر برداشته الله اکبر گفته بر زمین زد، همین که کلاه ایشان بر زمین افتاد ساعتی نرفته بود که غلغله عظیم بیرون در پیدا شد و کسی خبر داد که اکبر در مکان مرتفع بود بناگاه بر زمین افتاد و روح از بدنش مفارقت کرده جان بحق تسلیم نمود نظم،

با دم شیران تو بازی میکنی، با ملایک ترک تازی میکنی،

درین حرف بودند که شاه زادگان و امیران از در زندان در آمده در قدم شریف آن امام ربانی افتادند و غل و زنجیر را از دست و پای مبارک برداشته از زندان بیرون برآوردند، و به بیعت مشرف گشتند، و چندین هزار کس حلقه مریدی در گوش جان کردند، و آن شش هزار کس که هندوی حارس بودند و مخفی بدولت اسلام مشرف شده بودند مسلمانی خود ما را نیز ظاهر ساختند، و بنیاد بدعت منهدیم(?) گردید و فسق و فجور باستتار،

شه کونین یعنی شیخ احمد، کزو تجدید شد دین محمد،

چون که مجدّد بود تجدید دین محمدی صلی الله علیه و سلم نمود، پیش ازین واقعه در ملک هندوستان اسلام رو بضعف آورده بود باز از سر رونق گرفت، به برکت شیخیت ایشان مسجدها معمور گردید، و بت خانه‌ها شکسته شد، و بسا تشنه گان بادیه ضلالت بسر چشمه هدایت رسیدند، و گمراهان تبه کار بسر منزل آگاهی راه یافتند، نظم

زد بحسب آن شه عالیمقام، سکه به هند و یمن روم و شام،

این در ناب از صدف دیگر است،
 جوهر او را شرف دیگر است،
 روتق ازو مملکت هند یافت،
 زینت ازو خطهء سر هند یافت،
 جذبۀ آن اکمل شمس اقتباس،
 بود ز حدیش برون از قیاس،
 مشهور است که چون مردهء اکبر را در خانۀ قبر و صنع نموده اند قبر مردهء او را بیرون افکنده،
 تا چند کرت که مردهء او را در قبر مانده اند از قبرش بیرون افکنده، سرّش این بود که دران
 وقت که امام ربانی را زندان کرده ایشان بر زبان مبارک رانده اند که مرا قید خواهی کرد ولیکن
 مردهء ترا خاک قبول نخواهد کرد، آخر الامر از نسیم صندوق کرده و میت او را در صندوق
 انداخته و گنبد عالی بنا نموده بزنجیر آن صندوق را دران گنبد آویخته اند، تا حال اینچنین
 است، شنیده شد که بعد از فراغ این معامله فرزندان اکبر پادشاه که به بیعت مشرف شده اند
 فوطه ها بگردن انداخته گریان و سرشک افشان بخدمت امام ربانی استاده شده اند و عفو
 تقصیرات پدر خود را بعجز و نیاز و افتقار و انکسار خواسته اند، و ایشان از سر تقصیرات او
 گذشته اند و بی ادبی او را عفو کرده اند، تا حال پادشاهان و امیران و عالمان و جمع سکنۀ
 مملکت هندوستان از اهل اسلامند و مرید همین خاندان عالیشان اند، و در آنجا هم ایشان در
 کتاب خود می گویند که دران ایامی که حضرت مجدد الف ثانی قدس سرّه این درویش را
 طریق رابط نموده و مشغول ساخته بودند، و بنده را ره عشق بازی آن حضرت آسان گشوده
 بود، روزی رباعی به نظم آورده بسمع اشرف رسانیدم، رباعی این بود،

ای آنکه ملایک مگس قند تواند،
 دل سوخته گان عشق اسپند تواند،
 کان نمک از لعل تو آورده بکوه،
 عالم همه در شور شکر خند تواند،
 بمجرّد استماع مصراع، اول فرمودند مدح کس چنان نباید کرد که قدح بزرگ لازم آید، ملائک
 بس بزرگند و جمهور اهل سنت برانند که خواص ایشان از عوام بشر، اولیاء من دونهم باشند
 افضل اند، مگس و قندی گفتن ناملایم است، بنده را برای اشتهاد این بیت مولوی رومی قدس
 سره که از زبان ترجمان الغیب منور الف ثانی مذکور خواهد شد که در خاطر گذشت، اما
 معروض داشتن آن را خواموش بودم، درین اثناء فرمودند که مبادا باین بیت مولوی قدس سره
 که فرموده اند

بی عنایات حق {و} خواصان حق،
 گر ملک باشد سیاه هستش ورق،
 تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خواصان حق انبیا صلوات الله علیهم خواهد بود، یا در سکر
 حال از ایشان سرزده است، و در انجام نیز مذکور است که سیدی صاحب دلی روزی بخدمت
 آن امام ربانی قدس سره رسید که آن سید را ذکر دل بر نهج(?) غلبه کرده بود که هرکه در
 پهلوی او نشستی آواز ذکر دل او استماع نمودی، آن سید چون بخواب میرفتی دو چندان ازان
 آواز ذکر رفعت گرفتی، از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازت کلاه و خرقه هم یافته بود،
 چون حالات ذکر دل او بآن امام ربانی معلوم شد فرمودند که مرد مستعد ظاهر می شود، اما
 درین استبلالی(?) ذکر دل او بکسر کشیده ازان اجازتهای بی حاصل که دیدی حجاب ترقیات او

ابراهیم خلیل الله دارید صلوات الرحمن، و در آنجا در خاطر گذشت که هر چند فرموده آن امام ربانی کافی ست اگر مرا معلوم میشد بهتر بود، در آن شب حضرت ابراهیم خلیل الله صلوات الرحمن را دیدم و آن امام ربانی دست هر دو درویش را گرفته بر قدم حضرت خلیل الرحمن انداخت، بعد از دیدن این واقعه بآستان بوسی آن امام ربانی رفته پی آنکه این واقعه را بیان عرض نمایند که پیشتر از وی آن امام ربانی واقعه او را ظاهر کردند و گفتند که بخاطر تو چنین گذشته بود از آن جهت ترا زیارت حضرت ابراهیم خلیل صلوات الرحمن مشرف گردانیدم، و ندانیکه همه سالکان این راه را علم بدقایق احوال خود مشرب استعداد خود میدهند، لا بلکه در قرون کثیره یکی را از اکمل خواص بارگاه خود باین دولت عظمی و نعمت قصوی می نوازند، بعد از آن حکایت کردند که شیخ نجم الدین کبرا قدس سره که قطب وقت بود نمیدانست که بر قدم کدام نبی ست برای تحقیق این معنی یکی اصحاب خود را بملازمت بزرگ دیگر که این علم و احوال را بر وی از آن داشته بوده اند فرستاد، و آن بزرگ بمجرد دیدن گفت او را که آن جهودک توجه میکنند، آن مرید آزرده خاطر شده بخدمت شیخ قدس سره باز گردید، و ماجرا را معروض داشت شیخ خوش وقت گشت و بر خواست و رقص کرد، و مرا خبر داده که بر ولایت حضرت الله هم موسی المبرهم علی نبینا علیه الصلوة

والسلام

کرامات دهم، در انجا مسطور است که یکی از اصحاب ایشان را بخاطر رسیده است که آن امام ربانی همیشه خود امام می شوند و جهش چیست، و ایشان بکشف دریافتند، و باو گفتند که بخیا تو خطور کرد که ایشان همیشه خود امام می شود و جهش چیست، بدانکه شافعیه و مالکیه برانند که بجز قرأت فاتحه نمازش جایز نیست و روا نمیدارند، لهذا خلق فاتحه میخوانند و احداث صحیحه نیز دلالت برین معنی دارد، و امام اعظم قرأت امام را قرأت ماصوم مقتدی را قرأت فاتحه تجویز نمی نمایند، و جمهور فقهای حنفیه بر همین اند، مگر بعض روای مرصوصه تجویز وارد شد، چون مهمماً(؟) امکان سعی جمیع مذاهب دایم، درینصورت خود جمیع مذاهب میسر نمی شود مگر اینکه خود امام باید شد، چون این کرامت را شنیدند نعره زنان در قدم ایشان افتاده غریو از جمیع اصحاب بر آمد بیت

راز درون پرده ز رندان مست پرس،
کین حال نیست صوفی عالیمقام را

کرامات نیز در آنجاست که امیر انباله زمین یکی از مخلصان آن امام ربانی را غصب نمود وی آمده در بارگاه اقطاب پناه فلک استباه آن امام ربانی عرض نمود، ایشان ساعتی مراقبه شده فرمودند که برو خاطر جمع دار که آن امیر ظالم مقهور خواهد کشت، چند روز گذشته بود که بغضب الهی گرفتار شد و تغییر وی در رسید و در زندان افتاد، هجده سال در زندان بود، عاقبت بعدابهای تمام مرد، نظم

با دم شیران تو بازی میکنی،
با ملائک ترک تازی میکنی،(حافظ)

کرامات در زبده المقامات مذکور است که در سفری آن امام ربانی بر سرای نزول کرده بودند ساعتی مراقب شده فرمودند که مرئی گردید که در این سرای امروز بلیه روی خواهد داد که بر عامه اهل این سرای سرایت خواهد کرد، یاران را خبر کنید تا این دعای مشهوره را بخوانند دعا این است اعوذ بالله بکلیمات الله التامات کلها من شر ما خلق الله آخره بخوانند تا از بلا محفوظ مانند، ازین ملفوظ ساعتی رفته بود که ناگاه در بعضی خانهای آن سرای آتش افتاد و مشتعل گردید چنان که از اطفای آن مردم عاجز آمدند، و بتمامی آن سرای آتش رسید، و بسا خانها بسوخت و بسا متاع ها هم بحرقت و هم بسرقت رفت، مولانا عبدالؤمنین لاهوری که فاضلی بود از مریدان و باقی اموال او بتمام سوخت و خود را بهزار محنت بخدمت ایشان رسانید، آن امام ربانی بمولانا گفت مگر شما را از خواندن این دعا اطلاع نداده بود که امتعه شما بحرقت رفت گفت نی مرا کسی خبر نکرد، آن امام ربانی از عدم خیر مولانا یاران را عتاب نمودند، هر کسی این دعا را خوانده بود اسباب وی سلامت ماند و آتش نزدیک وی نیامد،

کرامات نیز در آنجا مذکور است که یکی از امرا مرید آن امام ربانی بود روزی شنود که ایشان بمنزل پادشا رفتند دل تنگ شده فرمود که بر اوشان خوب نیست که به منزله اهل دنیا بروند، آن شب در خواب دید جمعی از عساکر بغضب رسیده بوی درآویختند، و تیغها و کاردها بر سر او برکشیدند، و گفتند که ترا قدرت آن نیست که بآن امام ربانی اعراض کنی،

ایشان بخانه پادشاه از برای حاجتی مسلمانی رفته‌اند که حاجت مسلمانی را برارند، میخواستند که زبان او را ببرند تضرع و توبه بسیار نموده تا او را گذاشتند، مثنوی

پس تو ای ناشسته رد بر چیستی

در نزاع و در حسد با کیستی

حس تو از حس خر کمتر بد است

کاین دل تو زین حیل رهبر بخت

کرامات در آنجاست که آن امام ربانی قدس سره در اجمیر بودند که ماه مبارک رمضان آمد، هوا بغایت گرم بود، و هنگام باریدن برسات(?) بود. شبها باران فرصت نمیداد تا بیرون بصحن مسجد نماز گذارند، عادت آن امام ربانی قدس سره این بود که در هر رمضان چهار دفعه کلام شریف تمام میکردند، بر زبان مبارک جاری شد که، الهی چه شود که شبها تا آخر رمضان شریف نبارد، تا تراویح و ختم‌هایی که قرار داده‌ایم بیرون بصحن مسجد بخوانیم، دیگر تا آخر رمضان در شب هرگز باران نبارید، و تراویح و ختم‌ها را بیرون میکردند، چون ماه شریف و ختم‌های اربعه انجام یافت، بعد ازان باران باریدن گرفت، و کان هذا ان کرامت الشریف کرامات نیز در آنجاست که همان مسجدیکه ذکر یافت، یک دیوارش میل بغلطیدن داشت، روزیکه آن امام ربانی در آنجا نزول فرمودند، مردم آن دیار آمده آن حضرت را بمکان دیگر ترغیب نمودند که مبادا دیوار مسجد بافتد، ایشان از روی هزل تبسم نموده گفته اند که تا آنکه ما و درویشان درین مسجدیم رعایت کرده نخواهد غلطید، و روزیکه مایان ازین مسجد برآمده رفتیم آن زمان نخواهد، آن چنان شد که فرموده بودند، روزیکه ازان مسجد برآمده سفر کردند

و از محازات آن مسجد سوار شدند، که ناگاه دیوار آن مع سقش بر زمین افتاد و هزلُ جدّ، هزل من هزل نیست تعلیم است، کرامات در حضرات القدس مذکور است که یکی از خویشان آن امام ربانی بدرویشی گفته است که طعامی در خانه ما برای خدا پخته‌اند، و چندی را طلبیده ایم شما هم همراه آنها رفته طعام بخورید آن درویش اجابت نموده همراه او رفته است، طبقها حاضر نموده اند در حین خوردن طعام آن خدا ناترس که خویش آن امام ربّانی بود به نسبت آن حضرت بنیاد شکوه و شکایت آغاز کرد، بناگاه بسیف کرامات و غیرت ایشان مقطوع شده اعضاء او از همدیگر جدا گشته پرچه پرچه گردید، آن درویش و دیگر یاران را که دعوت کرده بود همه بر خود لرزیدند. و از آنجا بهول و دهشت تمام آن درویش گفت که بیرون آمدیم و بسوی آستان عرش نشان اقطاب پناه سپهر استباه متوجه گردیدیم که، آن امام ربّانی بر سر دزدان خود برخلاف عادت استاده اند، و در قدم مبارک شان افتاده این ماجرا را اعراض نمودیم ایشان بخانه همان مرد رفتند و درون خانه تشریف بردند، و مایان بر در آن خانه استاده ماندیم، که بعد از ساعتی برآمدند، و آن مرد که مقطوع الاعضا شده بود دیدیم که تندرست و سلامت همراه آن حضرت بیرون برآمدند و خیلی راه متابعت نمود وی را وداع فرموده بمنزل خود رسیدند، مایان در حیرت گم گشتیم، و معروض داشتم که همین زمان او را بآن حال دیده بودیم، و باز او را اینچنین زنده و بی جراحت یافتیم، فرمودند که آنچه دیدید بنامحرمان اظهار ننمائید مثنوی

اولیا را هست قدرت از اله
تیر جسته بازگرداند ز راه

بد چه میگوی تو خیر محض را
هین ترفع کم شمر این خفض را

در رخ مه عیب بینی میکنی
در بهشتی خار چینی میکنی

بد که باشد ظالم ظلمت فزا
شیخ که بود عکس انوار خدا

می بپوشی آفتاب اندر گلی
رخنه می جوی ز بدر کاملی

عیب ها از ردّ پیران عیب شد
عیب ها از عیب پیران عیب شد

کرامات صوفی جان محمد که یکی از درویشان صاحب وجد ایشان بوده است در سلسله
حضرت سید عبدالقادر چیلانی قدس سرّه او را داخل کرده بودند، از وی در مقامات مسطور
است که بزرگی را بآن امام ربانی شفیع آورده است که، تا او را زیارت حضرت سید عبدالقادر
چیلانی قدس سرّه مشرف سازند، در اثناء آن امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدس الله تعالی
سره الاقدس اجابت نموده بآن درویش فرمودند که، ستاره قطب را میشناسی همین است یا
دیگر، اشارت بقطب کرده گفتند که نیک ببین آن درویش دیده است که از میان ستاره قطب
شخصی ژنده‌ای سیاه پوشیده بیرون آمد و همچون تیر شستان در لمحّه همین جا رسید آن امام
ربانی قدس سره فرمودند زیارت ایشان مشرف شو که غوث الثقلین اند، آن درویش بنا بر امتثال
امر پیر زیارت کردند بعد از ان حضرت غوث الثقلین قدس سره رخصت شدند باز بجانب
ستاره قطب متوجه گشتند، و درون ستاره قطب غایب شدند کرامات الاولیا حق نیست شک

اندر کرامات ولی، در عقاید کن نظر گر فاضلی، کیست کافر پنجر(؟) ز ایمان شیخ، کیست مرده پنجر از جان شیخ، چون قبول حق بود آن مرد راست، دست او در کارها دست خداست، پس برو خاموش شو از انقیاد، زیر ظل امر شنیع استاد

کرامات در مقامات مولانا بدر الدین مسطور است که شیخ نور متینی و مولانا طاهر لاهوری در میان مبادی کتاب طلب بودند روزی بعض درویشان در خدمت آن امام ربانی کتاب معارف میگذرانیدند، در ضمیر این هر دو عزیز خطور کرد که ایشان حقایق و معارف در اثنا اسبق نمیفرمایند، پس ما را از استماع این کتاب در خدمت چه فایده است این قدر که مذکور می کنند ما نیز میدانیم آن امام ربانی فی الفور بر خطر آن دو عزیز مشرف گشته جلالیت نمودند تا این ها را از مجلس مقدس راندند بلکه از شهر بیرون کردند، آن هر دو عزیز روزها بصحرا بسر میبردند، و شب ها بر دروازه آن شهر پناه میکردند بگریه و زاری و استغفار میگذارند تا آنکه بعضی عزیزان مثل خواجه حسام الدین احمد بشفاعت درآمدند، آن امام ربانی قدس سره فرمودند که بگذارید این ها را که نفس های سرکش دارند، معروض داشته اند که ، اگر حکم عالی صادر شود هر دو عزیز درون شهر آمده به تطهیر انجاس مزبله ها و سردابه های زیر مسجد نمایند که نفس اینها زبون شود، آن امام ربانی اجازت دادند، آن هر دو عزیز مدت های مدید است که خود تطهیر انجاس می نمودند، تا آنکه آن هر دو عزیز هر جا جائیکه مسجدی در شهر بود مزبله او میکوشیدند، همه را پاک و مصفا ساختند، و تیر بیت های

جلالی و جمالی کارهای این هر دو عزیز بجای رسیده است که آن امام ربانی در باب این هر دو چنین فرموده اند که، شیخ نور و مولانا طاهر از رجال الغیباند، و از بعض درویشان شنیده‌ام که، از زبان شریف آن امام ربانی که، این هر دو از نقیبانند، بیت

چون گزیر پیر نازک دل مباش
سخت ریزنده چو آب و گل مباش

و هم در آنجاست که مولانا خواجه محمد صدیق بدخشانی قدس سرّه که یکی از خلفای آن امام ربانی بود نقل کسی است که، روزی در اکبرآباد بخدمت شریف آن امام ربانی رسیدم، بمجرد ملازمت فرمودند که فلانی را تغییری مییابم، خواجه گی چه حال دارد، خواجه گی مردی بود از امرای دین دار و از یاران جهت مند فقیر، ازین جهت است که حکم حضرت علی رضی الله تعالی عنه، که در حکمت بی نظیر وقت خود و ضرب المثل روی زمین است، مرض خواجه گی را اسهال کیدی تشخیص کرده است و گفته است که عنقریب خواهد مرد، آن امام ربانی فرمودند که ما هم از حکیم علی الاطلاق تحقیق نماییم، فردای آن روز فرمودند که خاطر جمعدارند که خواجه گی ازین مرض صحت خواهد یافت، همدران ایام برفاقت محب الفقرا خان خانان جانب دکن میرفتیم، روزی وکیل او گفت افسوس که خواجه گی مرد تحفه بود، و حکیم علی مرض او را لادوا گفته است، من در جواب گفتم که امام ربانی مجدد و منور الف ثانی در باب او فرموده اند که البته صحت خواهد یافت، و ما را بفرموده ایشان اعتقاد است، آن وکیل در جواب گفت که قول این حکیم تا حال خلاف نشده است البته

خواهد مرد، تا آنکه وکیل مذکور و من با هم در موت و حیات او شرط بستیم، بعد از چند روز خبر رسید که خواجه‌گی صحت تمام یافت و من شرط را بردم، و عقیدهٔ مخلصان هزار چندان شد، و اکثر از مردمان لشکری غائبانه مرید شدند، بعد از رجعت دکن به بیعت بحضور نیز مشرف شدند، بیت

لوح محفوظ اندرون اولیاست
اینچنین دانشی حکیمان را کجاست

در حضرات القدس مولانا بدرالدین قدس سره این کرامات مسطور است که مولانا بدیع الدین به‌کی از کبار خلفای مجدد و منور الف ثانی قدس سره بوده‌اند، او گفته که در آن ایام که در برهان پور بودم و هنوز خرقه خلافت از آن امام ربانی قدس سره نیافته بودم، و طالب و مبتدی بودم چند روز در خدمت سید عیسی که از مشاهیر و مشایخ آن دیار بود رفت آمد میکردم، و مرا در صحبت او جذبی پیدا شد، خواستم که با وی بیعت کنم و طریقه بگیرم، و شیخ نیز قرار داد که طریقه خود باین بگوئید، درین اثنا که شیخ مرا در خلوت برد، میخواست که مرا تلقین ذکر سلسله خود نماید، ناگاه آن امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدس سره صمدانی را عیناً بچشم سر بفتح سین دیدم غضب ناک طپانچه بر روی من زدند، چنانچه اثر آن برخسار این بیچاره پیدا گشت، و آنچه من دیدم و چشیدم، شیخ عیسی نیز دید، و از دهشت و وحشت این معامله بر خود بلرزید، و گفت ای فلانی با وجود چنین پیرکامل صاحب غیرت و کرامات و تصرف چرا قصد انابت بجای دیگر باید کرد، بالفور برخواستند و

گفت بروید بطریق حقیقی پیر دستگیر خود مشغول باشید، و مرا نیز ببلائی خود شریک

مسازید

کرامات

در یکی از مصنفات خود مولانا طاهر بدخشی قدس سره که یکی از خلفای آن امام ربانی قدس سره الصمدانی بود ذکر کرده است که آن عالیحضرت هنگامیکه مرا خرقه خلافت نموده به جنپور رخصت فرموده‌اند، جنپور نام شهریست از شهرهای هندوستان و در حین رخصت گفتند که آنجا برو که از تو آنجا فرزندی بظهور می‌آید که یکی از اکمل اولیای حق باشد جلّت عظمته، لیکن بعد از سی سال بظهور خواهد آمد، پس از سی سال حق سبحان و تعالی مرا فرزندی کرامت کرد که در علم ظاهر و باطن و تجرید و تفرید از من گذرانید، و صاحب کرامات شگرف و خدیوند(؟) مقامات عالی شده است، چنانچه کرامات وی باهل این دیار اظهر من الشمس است

در حضرات القدس است که مولانا میرک شیخ که علامه عهد خود بود و استاد مقرب پادشاه وقت بوده و بحضرت مجدد و منور الف و ثانی قدس سره سخت منکر بوده‌اند از آنکه بعضی شنید که ایشان مرتبه خود را از مرتبه حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه فوق میدانند، دران ایام نو بهندوستان آمده در سرهند منزل کردند، اتفاقاً او را ملاقات بمردی افتاد که قبل از ین بی باک و چندانی تقید باوضاع اصلاح نداشت، او را دید که بحلیه صلاح و تقوی آراسته و

سیمای خدا طلبی و حق پرستی پیراسته، سبب آن را پرسید، او گفت بخدمت مجدد الف ثانی اراده آورده‌ام، ببرکت صحبت ایشان باین دولت رسیده‌ام، مولانای مذکور گفت از ایشان چنین حرف شنیده‌ام، اگر راست باشد صحبت ایشان ترا چه اثری خواهد بود، آن مرد گفت این حرف که شنیده‌ای خلاف است، زنهار نافهمیده انکار میار که ایشان قطب عالمیانند، مولانای مذکور گفت که اگر ایشان قطب باشند سه نیت کرده بخدمت ایشان میروم، اگر بر نیت من مشرف گشته بجواب هر کدام مرا آگاه سازند بی شک قطب خواهد بودند و حلقه ارادت و مریدی ایشان را در گوش جان خواهم کرد، چون بخدمت آن امام ربانی مشرف شد رعشه در اعضایش افتاده وحشت دل او را فرو گرفت، ترسان و لرزان مولانا پیابوس مجدد و منور الف و ثانی مشرف گشت، و آن مکتوبیکه مردم توهّم و توفیق بایشان بر صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه میکردند، آن امام ربانی قد سره همان مکتوب را از زیر بالشت برآورده بر دست مولانای مذکور دادند، چنان بیان نمودند که هیچ قافیه ریب و شک در دل مولانا نماند، بعد از آن فرمودند که مولانا میرکی پدر شما فلان فلان و چنین و چنان بود، و جد شما چنین تا سه پشت مولانا را نام برده و فضایل آنها را بیان نمودند، و حال آنکه بخدمت ایشان هرگز آشنا نبودند، بعد از آن مولانا میخواست که از جای خود برخیزد و در دلش خطوط افتاد که بر دو نیتی که در دل داشتیم ایشان مشرف شدند، لیکن نیت سیم که ذکر خواجه خواند محمود بود ماند، در حال آن امام ربانی رو بمولانا کرد فرمودند که خواجه خواند محمود پیر زاده ماند، و

جذبۀ موروثی دارند، چون مولانا این سه کرامات را در یک مجلس از آن امام ربانی قدس سره مشاهده کرده نعره زده بیخود افتاد، بعد از ساعتی با خود آمده بدولت ارادت مشرف گردید، آن امام ربانی قدس سره بمولانا گفتند که نزد اهل و الله و اظهار کرامات از وی طلب نمودن نا مبارک است، زیرا که اهل الله همیشه بر حال خود نیستند، و این بیت شاهد این معنی است بیت

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند	که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفتا حال ما برق جهان است	گهی پیدا گهی دیگر نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینم	گهی بر پشت پای خود نبینم
اگر درویش بر یک حال ماندی	سر دست از دو عالم بر فشاندی

کرامات مولانا بدرالدین در کتاب خود نوشته است که در پای من داغ های سفید از برص پیدا شده بود، حیران و پریشان گشتم، گاه بنخاطر میرسید که وطن را بگذارم تا رسوای اهل وطن نشوم، روزی آن امام ربانی قدس سره را خلوت یافتم، آن داغهای برص را بآن امام ربانی (۶۹-۷۰)

مرض دیدم که ملایک برای قبض روح من از آسمان فرود آمدند، درین اثناء حضرت خواجه بهالدین نقشبند پیدا شدند، و بملایک خطاب لکم(؟) فرمودند که این سید زاده را حیات

بخشید و شما بازگردید، قابضان ارواح پرسیدند که سبب چیست، فرمودند که اگر وی از عالم میرفت سه کس کافر میشدند، بعد ازان بمن رو کرده فرمودند که، اگر مجدد منور الف ثانی این سخن را که طاعن نقل نگفته باشند، اما درجه ایشان نزد حق سبحان و تعالی ازان هم عالی ترست کرامات در حضرات القدس مولانااست که تاجری صالح که ساکن یکی از قریه های سنجاب بود، نقل نموده که محبت من با حضرت غوث الاعظم سید شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره غالب بود همیشه بعد از صلوات خمسه فاتحه بروح پرفتوح غوث الثقلین میخواندم بعجز و انکسار بدان غوث آفاق عرض حاجات خود می نمودم، و باوراد و اذکار سلسله علیه قادریه اشتغال داشتم، تا شبی غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی قدس سره بین النوم و اليقظه دیدم و دویده پای مبارک ببوسیدم فرمودند که در ظاهر نیز پیر گرفتن از ضروریات این راهست، عرض کردم بهر که از مشایخ این زمانه اکمل باشد امر فرمایند تا بحضرت او بیعت کنم، فرمودند که بشیخ احمد سرهندی بیعت کن، که جامع علوم ظاهر و باطن است، دریای موج معرفت است، و آراسته باعمال صوری و معنوی ست، درین عصر در مسند قطیبت جز او دیگری نیست، علی الصباح متوجه بارگاه آن قطب الاقطاب گشتم، تا آنکه بعتبه اقطاب پناه پیوستم، میخواستم که این واقعه را عرض نمایم، پیش تر ازین یک بیک این واقعه را بیان نمودند، چنانکه دیده بودم همه را ظاهر ساختند، آخر این درویش را بجذبه و سلوک بنواختند، و کار مرا باندک وقت باتمام رسانیدند مثنوی مولوی معنوی

با مریدان داده بی گفتن سبق	شیخ فعال است بی آلت چو حق
مهر او گه نرم سازد گاه <u>تام</u>	دل بدست او چو موم نرم رام
هست موجود ملائک اجتبا	آدمی چون نور گیرد از خدا
رسته باشد جانش از طغیان شک	نیز مسجود کسی کو چون ملک
پاک کن گردد برون حوض مرد	این تن آلوده گرد حوض گرد
پاکی اجسام کم میزان بود	پاکی این حوض بی پایان بود
سوی دریا راه پنهان را بویین	زانکه دل حوض است لیکن در کمین

کرامات در زبده المقامات مذکور است که مولانا حمید الدین بنگالی از ولایت بنگاله از برای تحصیل علوم دینی بشهر معظم لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل علوم متوجه وطن مالوف شد، چون بدارالسلطنه اکبرآباد رسید در جوار مولانا عبدالرحمن مفتی کابلی منزل گزید، از مولانای مذکور استماع دارم که گفت چون مولانا حمیدالدین را در علوم ماهر و متین دیدم با هم صحبت کتاب در میان میداشتیم، روزی تقریب مشایخ و تصوف شد مولانا حمیدالدین را برین طایفه منکر و معترض یافتم بیشتر انکارش سبب اعتقاد این طایفه بود، بر مسئله توحید وجود بحضرت مجدد و منور الف ثانی قدس سره موحی الیه را منکرتر از همه دیدم، از مقوله دوسه روزی گذشت که آن امام ربانی از سرهند باکبر آباد تشریف آوردند و در هم سایگی ما منزل گزیده اند، چون مولانا حمیدالدین این خبر بشنود باضطراب تمام بخانه ما آمده گفت

الحال من ازین جا بجای دیگر انتقال مینمایم، بعضی اجزا درسایش(؟) من نزد شماست بمن بسپارید گفتم چه چیز باعث نقل مکان شد، گفت شیخ احمد سرهند اینجا آمده اند، گفتم ایشان مرد صالح و عالم و بزرگند این ناخوشی شما بسیار نازیبا است ، گفت من با ایشان اندک آشنایی دارم ناچار در قرب جوار ملاقات روی خواهد نمود، اگر جمع نشویم مشکل اگر شویم از آن مشکل تر که تاب نیش آمدن این قسم شیخان ندارم، و این گفت مرخص شده بمحلّه دیگر رخت کشید بعد از دو روزی جز وی مانده بود و بخانه ما آمده با هم نشسته بودیم و سخن علمی در میان میرفت ناگاه یکی آمد که اینک حضرت ایشان بدر دردان(؟) استاده‌اند، مرا حیرت فرو گرفت که آمدن ایشان چه سبب باشد و مولانا حمید الدّین از آمدن ایشان متعیر گشت، من باستقبال ایشان برآمدم آن حضرت در آمده نشستند، و فرمودند که باستفسار آمده‌ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از حضرت پوشیده بود، فرمودند که چون شما مفنی‌اید احتیاط این است که از شما پرسیده شود، بعد از آن ادای مسئله که آن در غایت ظهور و اشتها بود روی بجانب مولانا حمید الدّین کرده فرمودند که های(؟)، مولانا حمید الدّین اینجا بودند و یکی دو نظری بکیفیت تمام بجانب مولانا دیده ساعتی مراقبه شدند آنگاه برخواستند هر چند التماس نموده شد که از برای خادمان سفره آرند نپذیرفتند، و برخواستند بتعظیم ایشان تا بیرون دروازه شدم، گمان من آنکه به مولانا حمید الدّین از جای خود هم برخواسته باشد، دیدم که مشارالیه از قفای حضرت ایشان گریان گریان و سرشک

افشان می‌رود بغایت حیرت رویداد ناچار من هم دوان از قفای درآدم که بافتقار و بگریه و شکسته‌گی و بی‌آرامی تمام در قفای حضرت ایشان می‌رود و آن حضرت باو غیر ملتفت تا همچنان بمنزل خود درآمدند و مولانا حمیدالدین بر دروازه گریان و حیران و دوالیأس(?) و ناکس الرأس استاده بماند، بعد از مدت‌ها او را طلبیده تایب و تعلیم طریقت و اعطای جذب به نسبت بنواختند و تا بحدی مغلوف و مشفوق الله که آشنایی که با کتب خویش داشت از خاطرش با اکمل رفت، بعد از چند روز آن امام ربانی متوجه دار الارشاد سر هند شدند، همچنان پیاده و پای خود برهنه ساخته از اکبرآباد تا سر هند که بیست روز راه است در عنان مبارک آن امام ربانی برفت، مولانا عبدالرحمن مفتی کابلی که ناقل این منقوله است، گفت مرا مشاهده این کرامت مخلص ایشان ساخت و آمده مرید شدم، بعد از شرف ارادت یکی از اعظم مرا در حق آن امام ربانی که اعتقاد درست نداشته از من پرسید که شما از علما و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیده‌اید که شده‌اید و هنوز بزرگی آن امام ربانی مشهور نشده بود، گفتم ما جماعه‌ایم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد او علماً و عملاً کامل باشد، از اکابر این روزگار درین امور چون ایشان ندیده و نشنیدیم گفت این اعتقاد ملایم اهل علم است، کرامت بگویند که مناسب حال همه باشد، من قصه مولانا حمید الدین را بگفتم، متعجب شده او نیز بشرف بیعت مشرف شد، و مولانا حمید الدین بر معتقدان توحید وجو انکار تمام داشت، و آن

انکار او منجر بقدرح بعض اولیاء کباری باشد باندک فرصت بتصرف آن امام ربانی نسبت توحید وجود بر نهجی(؟) بر وی مستولی شد که بهر شه از ایشان عشق بازی خواصی داشت، و از حرکات و سکنات هر انسانی و حیوانی گداخته میرفت،

و سلطان الخلفاء میر محمد نعمان که افضل و اکمل خلفاء آن امام ربانی سست حکایت کرده که در ان ایام روزی باتفاق مولانا حمید الدین بجای میرفتم در راه حیوانی افتاده بود مرده و دندان های وی وامانده مولانای مذکور را شوریدگی و حالتی عجب از دیدن او در گرفت ، و گفت یا رب این چه اداست باین کسوت درآمدن و خود را چنین وا نمودن بالجمله سالها در عتبه ءعلیه آن امام ربانی بخدمت کاری و آداب سلوک بسر برده و احوالات عجیبه و مقامات غریبه بهم رسانید، و آن حضرت او را تعلیم طریقت داده بوطنش فرستادند، چون نسبت مشایخ است قدس اله اسرار هم که در وقت خلافت خرقة عنایت میکنند، مولانا عرض نمود که کفش پای مبارک مرا کافی ست، حسب الالتماس کفش یکپای مبارک خود را عنایت فرمودند، مولانای مذکور آن را در دهان گرفته رجع القهقهه کرده مرخص شدند، و تا حالا در ان دیار مزار متبرک است، و اهل حاجات و ارباب امراض در الحاج مشکلات و شفاء علیل می آرند و بمرادات میرسند، تا بحدیکه احتیاج اطبا در ان دیار کمتر است بالجمله مولانا از دولت آن کفش یافت هر چه افت هر چه افت بیت

اگر خاکی ازین در بر سر آید
مرا بهتر ز چندین افسر آید

در حضرات القدس مولانا بدر الدین مسطور است که در ان ایام که آن امام ربانی بلاهور تشریف برده بودند عالم معنوی مولانا جمال تلوی بخدمت ایشان آمد، و پرسید که مثل شما امروز جامع علوم ظاهر و باطن در عرصه روزگار پیدا نیست مسئله وحدت وجود که بظاهر مخالفت شرع دارد و بسیاری اولیا بران قایلند حال این نرد شما چیست، آن امام ربانی توجه و تصرف در کار داشته آن حال را بمولانا عطا نمودند، در گوش مولانا کلمه ای چند فرمودند مولانا را طاقت نماند، و اشک چون ابر نیسان از چشمان میریخت، و تغییری در بشره او راه یافت مانند تغییر ارباب سکر و اصحاب وجد، آخر بیطاق شده دست در قدم مبارک ایشان زد و بشرف بیعت مشرف گردید، نازم بدین تصرف عالی که مثل مولانا جمال را که علامه دهر بود بمقدمات معقول ساختن دشوار بود، در لمحّه حال را بخشش نمودند بدان مقام که ازان پیر میگذاشتانیدند، و ریب و شک مولانا را بر اعطای حالت و جذبه مندفع گردانید کرامات درویشی که هنوز بخدمت آن حضرت نرسیده بود عرضه داشت نمود که اصحاب پیغمبر علیه السلام بیک صحبت که از اکمل اولیا افضل باشند سرش چیست، مگر در اول صحبت ایشان را حالتی روی میداد که بر جمیع اولیا شرف و مرتبت داشت، حضرت مجدد منور الف ثانی قدس سرّه در جواب رقم فرمودند که حل این سوال منوط بصحبت و موقوف بخدمت، بعده آن درویش بخدمت و صحبت مشرف شدند، بر وی حالتی داد که در شرح و بیان ننگجد و آن حضرت فرمودند که امروز ورق ترا گردانیدم، و احوال تو صورت دیگر گرفت فهمیده باشی یا

نه، سر در قدم ایشان مانده بر خاک آن سرو بوستان اقتباس که انوار وراثت است از جوی دیده
دل و روان برگشاد کرامات مولانا بدرالدین در کتاب حضرات القدس نوشته‌اند که عم من در
سفر اصفهان در زمان رجوع غفلتی او را روی داده قافله از نظرش غایب شده و از قافله جدا
افتاده، غیر از دشت و جبال هیچ چیز در نظرش نمی‌درآمد، حیران و پریشان و گریان بهر
جانب میدوید و اثری از آثار قافله نمیدید، و از زندگانی خود نا امید ساخت و بر لب آبی
رسیده طهارت کرده و بتضرع و نیاز تمام بجناب آن قطب انام دیده بر دوخته و طلب مدد ازان
امام ربانی برخواسته ناگاه دیده است که آن امام ربانی و منور الف ثانی قدس سره الصمدانی
بر اسب عراقی سوار پیدا شدند، و دست او را گرفته در قنجه خود سوار کرده اسب را
جهانیده او را بقافله رسانیده‌اند و از اسب فرآورده خود غایب شده اند کرامات روزی بر زبان
مبارک آن امام ربانی جاری شده است که شیخ مزمل را دیده می‌شود که در غاری افتاده دست
و پا میزند، بعد از چند روزی خبر آمد که شیخ مزمل در بعضی از جبال نواحی سرهند بسیر
رفته بود، ناگاه بر لب غاری رسیده و پایش لغزیده در غار افتاده، و هر چند دست و پا زده که
براید نتوانسته درین اثنا دهقانی از دور دیده و بمردم خبر رسانیده رفته‌اند و برسن از غار
کشیده‌اند، و شیخ مزمل یکی از یاران قدیم آن امام ربانی بود قدس اله اسرارهم

کرامات علامه دهر مولانا عبدالحکیم سیال کوتی مرقوم نموده است که سبب انسلاک من
بسلك ارادت ان امام ربانی مشاهده این خوارق بود، شبی آن امام ربانی را دیدم که بر من این

آیت خواند قُلِ اللَّهُمَّ ثَمَّ زَرَّهُمْ در ضمن خواندن آیت تصرفی کردند و دل مرا جذب فرمودند، چنانکه دل خود را ذاکر یافتم، مولانای مذکور مدت پاس شب همان نسبت میداشت و از باطن ایشان را استفاده استفاضه می نمود، و همواره می فرمود که مجدد و منور الف ثانی ام، تا آنکه از سیال ... آمده مرید شد، و بدولت حضور پیوست، و بظاهر نیز تعلیم ذکر گرفت و بشرف دولت بقا و فنا مشرف گردید، کرامات از غفران پناه شیخ عبدالحق دهلوی که اعلم علماء هندوستان و صاحب تصانیف و شارح مشکات شریف بوده و بآن امام ربانی هم ... بوده است منقول است که چون حضرت بیرنگ در وقت ارتحال شریف جمیع مریدان و فرزندان خود را بحضرت مجدد منور الف ثانی سپردند و خود سفر آخرت در پیش گرفتند، و همه خلفا و فرزندان و مریدان حضرت خواجه بایشان اطاعت کردند، مگر شیخ عبدالحق دهلوی شارح مشکات شریف که در اوائل حال اطاعت نکرد بلکه هم سری کرد و عداوت پیش گرفت، و آنچه حقایق و معارف که ازان جناب ورد می یافت و در سلک تحریر می درآمد، برد آن شیخ عبدالحق مذکور رساله‌ها می نوشت و مردم را شهرت میداد، تا شبی در خواب دید که فریشتگان عذاب زنجیرهای آتش در دست و گردنش بند کرده‌اند و به عمودهای آتشین عذابش میکنند، و حضرت خواجه بیرنگ باقی بالله ولی بر سرش حاضر باشند و بآن فرشتگان میفرمایند که این را خوب عذاب کنید که منکر ماست، شیخ مذکور بصد زاری و عجز و نیاز می گوید که منکر شما نیستم و مرید و مخلص شما هستم، و دست بر دامن پاک شما بامید

زنده‌ام، حضرت خواجه قدس سره گفته‌اند که بشیخ احمد سرهندی که منکر هستی گویا که منکر ما و جمیع اولیا الله هستی، زود باش ازین عداوت و انکاری که در دل داری مستغفر شو و برگرد و اطاعت او کن، و او نیز توبه کار گردیده است، حضرت خواجه قدس سره بفرشته گان گفته اند که، اکنون این مرد ازین کار و فعلش تائب گردید این را بگذارید، چون شیخ عبدالحق مرسع الحال از خواب بیدار گشته و برجسته و از دهشت و خوف در اعضایش ریشه مستولی گشته، و استغفار بسیار نمود و رسایی که در کلام قدسیه آن امام ربانی نوشته بود همه را در آب انداخت و محو نموده پای پیاده گریان گریان و خروشان و اشک افشان از دهلی بسرهند رفته و به بیعت آن امام ربانی مشرف گشته و سالها در آستان جنت نشان آن قدوه صفا کیشان خدمت کرده تا بدرجه اولیای رسید کرامات در حضرات القدس مولانا بدرالدین مذکور است که از شیخ عبدالحق علامه دهلی شنیده ام که گفت روزی در مجلس یکی از علمای وقت حاضر بودم، و بتقریب سخن از مجدد منور الف ثانی در میان آمد آن عالم اظهار انکاریت خود کرد من با او گفتم که به بسیار مشایخ صحبت داشتم و احوالات بزرگان در کتب دیدم و از خوبان شنوده‌ام، اما آن صفای وقت و اتباع نبوی و خوارقات شگرف که از ایشان دیده ام دیگری ندیده ام و نشنیده‌ام آن عالم مقدمات دزد را در پیش آورد، آخر من گفتم بیایید تجدید وضو کرده مصحف مجید بگشاییم هر آیت که بر اید فال حال ایشان باشد آن عالم پسندید، و هر دو وضوی جدید ساختیم و دوگانه ادا نمودیم بعد ازان آن عالم

مصحف را بر دست گرفته بتوجه تمام و خضوع تام بگشاد این آیت کریمه برآمد، جال لاتیهیم تجارَةً و لا بیع من ذکر الله آن عالم را حیرت در گرفت و از مقالات خود نادم گشت و آمده مرید شد و من سپاس حق بجای آوردم

کرامات در زبده المقامات مولانا خواجه هاشم کشمی قدس سره مذکور است که سید جمال که از ارباب ذوق و حال بود و خداوند صدق و مقال و از مقبولان آن امام ربانی باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد از وحشت تنهایی و هیبت آن سخت هراسان شدم و ازان بیشه فرار ممکن نمیدیدم، ناچار التجا بحمایت آن امام ربانی بردم بمجرّد تفرع و توجه در نظر آمد که آن امام ربانی عصا بر کف شتابان رسیدند و بر دهان آن شیر دلیر بعصا فروگفتند شیر از نظر من غایب شد، و آن امام ربانی نیز غایب شدند

کرامات مولانا بدیع الدین که یکی از خلفای بزرگ آن امام ربانی بوده است در یکی از مصنفات خود ذکر کرده اند که بالحاح یکی از دوستان بزیارت تربت شیخ که آن امام ربانی بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف شرع شریف از ان شیخ ناخوش بودند، همانا ازین رفتن به آن ملاحظه اندیشه در دل بود و لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم، چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم فی الفور در نظر آمد که شیر گرانی خشم آلودی بآن خطیره درون شد و من بجانب شیر بدهشت تمام می نگریستم، دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان آن امام

ربانی ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی ایشان از روی آن شیر هویدا گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخواستم و استغفر نمودم

کرامات در زبده المقامات مذکور است که یکی از سادات که جامع کمالات صوری و معنوی بوده و مسیقه عالیجناب وقت خود نقل کرده است که از آن امام ربانی استماع نمودم که توهین اصنام و عبده طاغوت هر قدر که از دست مسلمانی بیاید خود را معارف نکند که وجه غازیان فی سبیل الله می باید، ما دو سه درویش در اقصای مملکت دکن بصحرای میرفتیم که بتخانه در نظر آمد و در حوالی آن هیچ کس نبود بخاطر عبور نمود که بر حکم نصحت آن امام ربانی این بتخانه را براندازیم، بران بت خانه رسیدیم و بت را شکستیم و همت بر عدم آن بت خانه بستیم و بعضی جد در آن را منعدم ساخته بودیم که درین اثناء یکی از مزارعان هنوز از دور دران صحرا این تخریب را دیده و دویده باهل قریه که عابدان بت خانه بودند خبر کرده ناگاه قریب بهزار کس بعضی چوب و بعضی سنگ و بعضی حربه بر دست گرفته بخشم تمام متوجه ما شدند، ما و یاران ما را حیرت و دهشت فروگرفت، و آنگاه فرار و از باطن شریف ایشان مدد می طلبیدیم، درین تضرع و زاری بودیم که آواز ایشان بگوش من رسید که اینک خاطر جمعدارید که بحمایت شما لشکر از اهل اسلام فرستانیدیم، من بیاران این معامله را خبر کردم و کفار نگون سار نزدیک بیک تیرانداز رسیدند که ناگاه از فراز بلندی چهل تن سوار پیدا شدند و بسرعت تمام رسیدند، و بر جماعه کفار در افتادند و جماعه کفار رو به عزیمت نهادند

و ما را حمایت کرده تا چند فرسخ راه بردند، چون کفار از نظر غایب شدند ما را پس از آن رخصت کردند، و آن سواران نیز از نظر غایب گردیدند

کرامات از سادات نقل کرده که مرا بمحاربان حضرت علی کرم الله رحمه خصوصاً بحضرت معاویه بسیار نقار بود، شبی مطالعه مکتوبات آن امام ربانی می کردم در آن جا نوشته دیدم که امام مالک رحمه الله علیه شتم معاویه را چون شتم امیر المومنین ابوبکر صدیق و امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنها ازین نقل بر آشفتن، و مکتوبات را بر زمین انداختم و بخواب رفتم، در خواب دیدم آن امام ربانی قدس سره بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش مرا بهر دو دست مبارک گرفته فرمودند که طفل نادان بر نوشته ما اعتراض میکنی و کلام ما را بر زمین می افکنی، اگر این حرف را باور نداری بیا تا ترا پیش امیرالمومنین علی کرم الله وجهه ببرم همچنان کشان کشان بباغی برد، و در آنجا ایوان عالی بود حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نشسته است و من سلام کردم حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که زینهار الف زنهار باصحاب سید ابرار علیه الصلوة و السلام نقار و بغض در دل مدار، و عیب این بزرگ واران بر زبان مبارک ما دایم، و برادران ما که بکدام نیت حقانی سمات منازعات در میان آمده بود، اشارت بحضرت مجدد کرده فرمودند که از سخن این بزرگ وار دین نیز سر نه پیچی، راوی گوید که با وجود این نصیحت دل من از بغض و نقار جماعه باز نیامد و پاک نشد، حضرت علی کرم الله وجهه بحضرت مجدد و منور الف ثانی خطاب کرده فرمود که ضمیرش هنوز

صاف نیست سلی بر گردنش بزنید، آن امام ربانی سلی بر گردن من زد، زمانی خود را از بغض
آن جماعه صاف یافتم

کرامات در مقام مولانا بدرالدین مسطور است که در آن ایام امام ربانی که ببلده لاهور تشریف
برده بودند، شبی نماز عشا را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل که سکونت داشتند
استاده شدند، فرمودند که امشب زینهار کس نزدیک این دیوار نخوابد و نیاید که خواهد غلطید
و مردم را ازین حرف تعجب روی داد که این دیوار از دیگر دیوارها استوارتر است، حالا آنکه
ابر و بارانی هم نیست، ثلث آخر شب بود که آن دیوار غلطید کنیزی نزدیک آن دیوار بود و
کلوخی بران کنیز رسید آن امام ربانی بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این
دیوار کسی نرود

کرامات در حضرات القدس مولانا مرتضی مذکور است که یکی از مریدان و مقبولان آن امام
ربانی مجدد و منور الف ثانی بود نقل کرده که ایشان در آن وقت که در بند اکبر یوسف آسا
بودند در سرهند خبر ارتحال ایشان شایع گشت مغموم و مهموم شدیم، همان شب ماه فغان
چشم گرم شد دیدم که آن امام ربانی قدس سره با چندین از درویشان در حجره نشسته‌اند و
بمن گفتند که ای فلانی خبر ارتحال ما شهرت گرفته است دروغ است، بعد دو سه روزی خبر
بتواتر و توالی رسید که صحت و سلامت در بند هستند، بعد از وفات اکبر ایشان از بند
خلاص شدند، و سالهای بسیار در قید حیات بودند و هدایت می نمودند،

کرامات در حضراتالقدس مسطور است که یکی از مخلصان عقیدگیش نقل کردند که مرا وقتی از اوقات یکی از فاحشان تعشق و شیفته گی حاصل شده بود، چنانچه زمام اختیار از دست داده روزی وی را در خانه خود طلب داشته خواستم که با وی ملاعبت نمایم، ناگاه آن امام ربانی عیان و ظاهر گشتند طپانچه‌ای بر روی می‌زدند و از نظر مرا غایب شدند، و لرزه و رعشه در بدن من افتاد، چنانچه استطاعت و قوت آن عمل شنیع از من مسلوب گشت، و از آنچه که خواسته بودم تایب و نادم شدم

کرامات در حضراتالقدس که مولانا یوسف یکی از علمای وقت بود حضرت خواجه قدس سره تربیت او را بآن امام ربانی حواله نموده بودند، و در اثنای سلوک اجلش در رسید نزدیک باحضار بود که آن امام ربانی بر سر بالینش رسیدند و متوجه تمام بسلوک وی گردیدند، و وی را از توجه خود درین باب اطلاع بخشیدند و هر ساعت از حال وی می پرسیدند، وی از ترقیات و و تلقیات که از توجه آن حضرت حاصل روزگار وی می گشت معروض می‌داشت تاآنکه کار وی را بتصرف اتمام رساند، آن زمان جان بجانان سپرد زهی قوت زهی تصرف و کرامات که او را بیک لحظه برآوردند، بیت

یک لحظه عنایت تو ای بنده نواز
بہتر ز ہزار سالہ شیخی و نماز

در انجا مذکور است کہ مولا مرتضیٰ یکی از مریدان آن امام ربانی بود نقل کرده کہ والد من وصیت کرده بود کہ جنازہ مرا بخدمت آن امام ربانی ببری و عرض نمایی کہ مرا داخل طریقہ

خود سازد و طریقهٔ ایشان بود که اموات را اعطای نسبت خود مینمودند، و من بعد از ارتحال والد خود حسب وصیت او عمل کردم، جنازهٔ پدر را بخدمت آن امام ربانی آوردم، برای نماز التماس والد را نیز معروض داشتم فرمودند که در حلقهٔ ذکر معلوم خواهی کرد و روز دیگر در حلقهٔ ذکر نشسته بودم که عینم درر بود، دیدم که پدرم در حلقهٔ ذکر بفاصلهٔ یک کس بخدمت ایشان نشسته است و بذکر مشغول و سرگرم است شکر حق را بجا آوردم، و نیز

در آنجا مذکور است که سید تاجری بمعنی حاضر و بخدمت اکثر مشایخ رسیده و از هر یک ذکر و مراقبه، اتفاق عبور او بسرهند افتاد، بآستان عرش نشان آن امام ربانی رسد و بزیارت و قدم بوس مشرف گردید و اظهار طلب نمود، ایشان فرمودند که ذکر بشما خواهد داده شد، معروض داشت که صورت اذکار و مراقب از مشایخ بسیار گرفته‌ام، اما معنی و ثمرهٔ آن ازین درگاه دریوزه دارم، و آن امام ربانی در جیب مراقبه فرو بردند و او را بتوجه خاص بنواختند استغراق و فرورفته‌گی عظم بر وی نمود، چنانکه تا صبح دم از خود خبر نداشت، علی الصباح بافاقه آمده ترک دنیا و تجرید پیش گرفته،

و نیز در انجاست که درویشی از بنگاله باکبرآباد آمده بود و آن امام ربانی در ان بلده تشریف داشته‌اند، شبی به ملازمت شریف شیرین آن حضرت رسید، و ملتش تعلیم ذکر گردید اجابت فرموده تلقین نمودند، درین ضمن توجهی و تصرف در حق او کردند و حالتی بر وی مستولی گردید که همان شب دیوانه وار از جای بیرون آمد و روی بدشت و صحرا نهاد، و مدتها در

جنگلها و بیابان‌ها می‌گشت، و از خواب و خورد آرام و سکونت خبر نداشت چگومیم که درین

میان چها دید و بچها رسید مثنوی

آزمودم عقل دور اندیش را بعد از ان دیوانه کردم خویش را

هر چه غیر شورش دیوانه گیسست اندرین ره دوری و بیگانه گیسست،

اوست دیوانه که دیوانه نشد این عسس را دید در خانه نشد،

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق چون آید گریز و عقل زود

کرامات حضرت مولانا خواجه هاشم کشمی قدس سره در مقامات خود آورده ذکر کرده است

که روزی در اثناء تلاوت سوره بنی اسرائیل چون بآیت و تهجد به نافتله لک عسی ان یعبک

ربک مقاماً محموداً رسیدم برخواطرم خطور کرد که مگر ادای نماز تهجد را در نصب از

برکات مقام محمود که مقام شفاعت است دخلی هست، از امام ربانی باید پرسید، باین منیت

بملازمت آدمم که ایشان در کار وضو بودند، چون مرا دیدند فی الفور فرمودند که تهجد را

لازم داری، و هر که خواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد گو نماز

تهجد را ترک نکند، و آیت مذکوره را تلاوت نمودند، و این درویش معروض داشت که به

نیت استفسار همین سر بملازمت رسیده بودم، بی آنکه عرض نمایم

حضرت بکرامات اظهار نمودند در حضرات القدس مرقوم است که شیخ تاج‌الدین قدس سره

که یکی از خلفای حضرت خواجه باقی بالله قدس سره بود و برادر طریقه مجدد و منور الف

ثانی قدس الله تعالی سره اله قدس، چون در مبادی سلوک گفت مرا انکاری به مجدد منور الف
ثانی بود، تا شبی غیبم در ربود می بینم که مجلس عالی ست که جمیع اکمل اولیا و مجمع
معلی جمع من نیز خود را در گوشه آن محفل مقدس خزاندم، چون ساعتی گذشت یکی از
اکابر مرا مخاطب ساخته فرمودند که تو با کمی عصر انکار داری مگر آنقدر ندانسته که با کمی
وقت انکار می شوی تمت بالخیر،

بتاریخ یوم یکشنبه ۴ برج قوس ۱۳۱۲ بود که این کتاب مستطاب تحفه المعصوم حضرت
قطب الاقطاب خواجه میر غیاث الدین قدس سره حسب الفرمایش جناب نجابت همراه سردار
عالی محمد عزیز خان حاکم کلدن بدخشان بدستخط احقر العباد محمد حسن انجام پذیر
گوید الحمد لله علی الاتمام و الاختتام و الصلوای و السلام علی رسول محمد افضل الانام و
والاکرام و اصحاب العظام

نمیمانند چو کس جاوید باری چه بهتر اینکه ماند یادگاری

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت میان ظهور اله رحمة اله عليه.

فرزند ششم جناب حضرت قطب زمان قیوم جهان زبده ءاهل اله حضرت حاجی محمد صفی

اله قدس سره حضرت میان عطای معصوم رحمة اله عليه سرهم حضرت میان ظهور اله رحمة

اله عليه فرزند اول حضرت میان عطای معصوم رحمة اله عليه.

جناب حضرت میان ضیاء معصوم رحمة اله عليه حضرت مرشد و مولودهم حضرت صاحب

چهار باغ جلی آباد

از کتاب عمدة المقامات نقل شد

منابع و مأخذ:

- ۱- آذر بیگدلی، لفعلی، ۱۳۸۸، آشکده آذر، به کوشش میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران
- ۲- احمد، عزیز، ۱۳۶۶، تاریخ تفکر اسلامی در هند، مترجمان: نقی لطفی، محمد جعفر یاحقی، کیهان، تهران
- ۳- احمد، ظهورالدین، ۱۳۸۵، تاریخ ادب فارسی در پاکستان، ترجمه، تحشیه و تدوین فهرستها شاهر چوهدری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران
- ۴- اخترهوغلی، قاضی محمدصادق خان، ۱۳۹۲، تذکره آفتاب عالمتاب، تصحیح مرضیه بیگوردی، سفیر اردهال، تهران
- ۵- اسلم، محمد، ۱۳۷۵، احمد سرهندی در دانشنامه‌ی ادب فارسی / ادب فارسی در افغانستان، موسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور فرهنگی، تهران
- ۶- اقبال مجددی، محمد، ۱۳۷۵، باقی بالله در دانشنامه‌ی ادب فارسی / ادب فارسی در افغانستان، موسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور فرهنگی، تهران
- ۷- امین، احمد رازی، ۱۳۶۸، هفت اقلیم، تصحیح و تعلیقات و حواشی محمدرضا طاهری، سروش، تهران
- ۸- انوشه، حسن، ۱۳۷۵، دانشنامه‌ی ادب فارسی / ادب فارسی در افغانستان، موسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور فرهنگی، تهران

- ۹- ازدالگا، الیزابت، ۱۳۸۹، نقشبندیه در آسیای غربی و مرکزی، ترجمه، سیده فهیمه ابراهیمی
پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران
- ۱۰- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد، ۱۳۸۹، عرفات‌العاشقین و عرصات‌العاشقین، به کوشش آمنه فخر
احمد و ذبیح‌الله صاحبکاری، با نظارت محمد قهرمان، مرکز پژوهش میراث مکتوب، تهران
- ۱۱- بدوانی، عبدالقادر بن ملوکشاه، ۱۳۷۹، منتخب‌التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، انجمن آثار
و مفاخر فرهنگی، تهران
- ۱۲- بیگ باباپور، یوسف، ۱۳۹۴، شیعیان شکرستان هند (تذکره شعرا و ادبای شیعی در شبه قاره هند)
تهران، منشور سمیر، چاپ اول
- ۱۳- پازوکی، شهرام، ۱۳۸۸، قادریه در تاریخ و جغرافیای تصوف، نشر کتاب مرجع، چاپ اول
- ۱۴- جوانی، حجت‌الله، ۱۳۸۸، تصوف در شبه قاره هند در تاریخ و جغرافیای تصوف، نشر کتاب
مرجع، چاپ اول
- ۱۵- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، تاریخ و جغرافیای تصوف، نشر کتاب مرجع، چاپ اول
- ۱۶- چشتی، الله دیه بن عبدالرحیم، ۱۳۸۶، خواجگان چشت، مقدمه، تصحیح و فهرستها از محمد سرور
مولایی، تهران، نشر علم، چاپ اول
- ۱۷- حاج سید جوادی، ۱۳۳۰، کمال، فرهنگنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، خانه کتاب، تهران
- ۱۸- حکیمی، قربان محمد، ۱۳۸۴، "شناسنامه عمیر غیاث الدین غیاثی"

<http://jamalzada۲.blogfa.com>

- ۱۹- دهباشی، مهدی، علی اصغر میرباقری فرد، ۱۳۸۴، تاریخ تصوف ۱، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، تهران
- ۲۰- رحمان علی، محمد عبدالشکور بن علی، ۱۳۹۱، تحفه الفضلا فی تراجم الکملا (تذکره علمای هند) به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم، مجمع ذخایر اسلامی
- ۲۱- رنو، لوئی، ۱۳۸۰، ادبیات هند، ترجمه‌ی سیروس ذکاء، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، تهران
- ۲۲- زمانی، کریم، ۱۳۸۹، شرح جامع مثنوی معنوی، اطلاعات، چاپ ۲۵
- ۲۳- سلسله‌النور، ۱۳۸۹، طریقت نقشبندی و پیشوایان آن
- ۲۴- سوریان، ۱۳۸۴، "فرهیختگان بدخشان"، نشریه صدای بدخشان، شماره ۱ اول
- ۲۵- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۸، کلیات سبک شناسی، فردوس، چاپ پنجم، تهران
- ۲۶- صادقی، سید علی اشرف، ۱۳۹۱، خورشید عرفان پیر گیلان
- ۲۷- صافی، قاسم، ۱۳۸۲، بهارادب، تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره‌ی هند و پاکستان، دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران
- ۲۸- صفاءذبیح‌الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، چاپخانه تابش، چاپ چهارم، تهران
- ۲۹- غیائی، میرغیاث‌الدین، تحفه المعصوم، نسخه شماره ۱۸۸۰۱، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
- ۳۰- دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ۱۳۸۴، انتشارات فرهنگستان زیر نظر زبان و ادب فارسی، تهران
- ۳۱- قزوینی، محمد، غنی قاسم، ۱۳۷۷، دیوان حافظ شیرازی، خورشید، چاپ اول

- ۳۲- کابلی، عبدالله، ۱۳۹۲، تذکره‌التواریخ، تحقیق و تصحیح علیرضا قوجه زاده، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران
- ۳۳- کربلائی تبریزی، حافظ حسین، ۱۳۴۹، روضات الجنان و جنات الجنان، مقدمه و تکمله و تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- ۳۴- گوهرین، صادق، ۱۳۷۴، منطق الطیر، انتشارات علمی فرهنگی
- ۳۵- لعلی بدخشی، لعل بیگ‌بن شاه قلی سلطان، ۱۳۷۶، ثمرات‌القدس من شجرات الانس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات کمال حاج سید جوادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران
- ۳۶- مجتبائی، فتح‌الله، ۱۳۹۲، بنگاله در قند فارسی، به کوشش شهریار شاهین دژ، انتشارات سخن، تهران
- ۳۷- مدرس تبریزی، علامه محمد علی، ۱۳۶۹، ریحانه‌الادب، چاپ سوم، خیام، تهران
- ۳۸- منزوی، احمد، ۱۳۸۲، فهرستواره‌ی کتابهای فارسی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی
- ۳۹- منزوی، احمد، ۱۳۶۳، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- ۴۰- هدایت، رضاقلی، ۱۳۸۵، تذکره ریاض‌العارفین، تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران
- ۴۱- یکتایی، مجید، ۱۳۵۳، نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، انتشارات اقبال، چاپ نخست، تهران
- ۴۲- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۶، گلستان سعدی، خوارزمی، چاپ سوم